

## مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی و سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (ادامه)

### اپورتونیسیم

اپورتونیسیم یا فرصت طلبی یک جریان ضد مارکسیستی در درون جنبش کارگری است که سعی می کند، با نرم کردن اصول انقلابی و بی‌افراط کشاندن آنها از رُائی‌شان، کاهد. لنین در توضیح ماهیت و عمل کرد اپورتونیست‌های راست و چپ می‌گوید:

« سرشت طبقاتی سوسیال شووینیسیم و اپورتونیسیم (منظور اپورتونیسیم راست است. ن)»  
«ایک‌دیگر همانند، وده و عبارت است از: اتحادش کوچکی از کارگران صاحب امتیاز،  
«ورژوازی ملی "خودی" برضد توده‌های طبقه کارگر... مضمون سیاسی اپورتونیسیم و سوسیال شووینیسیم: همکاری طبقات، استتکاف از دیکتاتوری پرولتاریا، استتکاف از عملیات انقلابی، شناسائی، دون قید و شرط قوانین، ورژوازی.» (۱)

و در رابطه، «اپورتونیسیم چپ: "این جریان (منظور اپورتونیسیم راست است. ن)»  
عمده‌ی لشوویسم در داخل جنبش کارگری، ود. این دشمن در مقیاس بین‌المللی هم همچنان دشمن عمده، اقی مانده است... ولی در، اراهی دشمن دیگر، لشوویسم در داخل جنبش کارگری وضع رمنوال دیگری است... لشوویسم در مبارزه‌ی طولانی، «انقلابی‌گری خرده‌بورژوائی رشدیافته، قوام گرفته و دیده شده است. این انقلابی‌گری تا اندازه‌ای، «آنارشیسیم شباهت دارد... و در کلیه‌ی نکات اساسی، رخلاف شرایط و مقتضیات مبارزه‌ی متین طبقاتی پرولتاریا رفتار می‌کند... آنارشیسیم اغلب یک نوع کیفر در مقابل معاصی اپورتونیستی (راست) جنبش کارگری، وده است.» (۲)

مائوتسه دون در ررسی شیوه‌ی تفکر اپورتونیست‌ها، می‌گوید:

« اغلب پیش می‌آید که فکر از واقعیت عقب می‌ماند؛ این ناشی از آن است که شناخت انسان در اثر شرایط مختلف اجتماعی محدود می‌شود. ما در صفوف انقلابی خود علیه محافظه‌کاران افراطی مبارزه می‌کنیم، زیرا فکر آنها نمی‌تواند، اوضع عینی تغییر یافته پیش، رود؛ این در تاریخ، «مثلاً، اپورتونیسیم راست تظاهر کرده است.» (۳) اپورتونیسیم راست دقیقاً و ادار کردن پرولتاریا، «دنباله روی و سازش طبقاتی، «ورژوازی و احزاب سیاسی آنست.

از تظاهرات اپورتونیسیم راست می‌توان مثال‌های زیر را نام‌رد: پر، «ها دادن، «نیروهای دشمن در هنگام جنگ انقلابی، عدم کوشش، رای، سیج و تشکل توده‌ها، رای پیش‌ردن مبارزه‌ی انقلابی، عدم استفاده از فرصت‌های مناسب و هنگامی که مبارزه طبقاتی حدت می‌یاد، «دین و نومید، ودن، عقب نشینی در مبارزه تا حد خیانت، «انقلاب و غیره.

اپورتونیسیم «چپ» نیز علاوه بر ظاهر ستیزه‌جویانه، «ورژوازی در نهایت، «تسلیم طلبی در، «روی می‌انجامد. لذا، «مشی صحیح پرولتاریا در تضاد قرار می‌گیرد:

« (اپورتونیسیم "چپ") از روی مراحل معین تکامل روندهای عینی می‌جهد؛ رخی از آنان تخیلات واهی خود را حقیقت می‌پندارند و رخی دیگر می‌کوشند قبل از موقع، «آرمانهای خود تحقق، «خشند که فقط در آینده قابل تحقق اند. ایده‌های آنان که از پراتیک کنونی اکثریت افراد و از واقعیت روز جدا است، سبب دست زدن، «عملیات ماجراجویانه می‌شود.» (۴)

منشأ طبقاتی اپورتونیسیم - چه راست و چه «چپ» - از نظر سیاسی، ایده‌های، «ورژوازی است. هر دو نوع اپورتونیسیم مخالف، «کارستن دقیق کمونیسم علمی است. اپورتونیسیم راست و

«چپ» در شرایط معینی می توانند یکدیگر تبدیل شوند و امر انقلاب پرولتاریائی خسارات سنگینی وارد آورند. به طور کلی، ریشه های اپورتونیسیم، جدائی ذهن از عین و تئوری از پراتیک است. تاریخ تکامل مارکسیسم تاریخ مبارزه علیه کلیه اشکال اپورتونیسیم و پیروزی آنها است. تاریخ مبارزات طبقاتی نشان می دهد که پیروزی یک مشی انقلابی کمونیستی آسان و ارزان نیست. لکه فقط در مبارزه ای حاد و پیگیر حاصل می گردد. تبلور این دو نوع اپورتونیسیم در تاریخ جنبش کمونیستی ایران در ۱۰۰ سال اخیر کرات دیده شده است که از راست و یا از «چپ» رشد این جنبش صدمات جدی وارد ساخته اند.

۱- لنین: «ورشکستگی انترناسیونال دوم»

۲- لنین: «بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم»

۳- مائوتسه دون: «در باره پراتیک»

۴- مائوتسه دون: همان جا

## رفرمیسم

رفرمیسم (اصلاح طلبی) یک جریان سیاسی در درون جنبش کارگری است که ضرورت مبارزه طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را انکار کرده و سازش طبقاتی و امیدواری به تبدیل جامعه سرمایه داری به یک «جامعه سعادت مند» از طریق انجام رفرم های اجتماعی را موعظه می کند. از نظر تاریخی در درون جنبش کارگری، رفرمیسم در دهه های آخر قرن ۱۹ پدیدار گردید و پایه های طبقاتی آن همان «آریستوکراسی کارگری» (اشرافیت کارگری) یعنی قشر فوقانی طبقه کارگر است که دریافت بخش ناچیزی از ارزش اضافه تولید شده توسط کارگران، به عامل سرمایه داری در درون جنبش کارگری تبدیل می شوند. رفرمیسم اپورتونیسیم راست و رویزیونیسم راست در ارتباط نزدیک قرار دارد. هدف کلیه تئوریها و موعظه های رفرمیستی آشتی دادن میان پدیده های آشتی ناپذیر است. مثل آشتی دادن مالکیت خصوصی به عدالت اجتماعی، برابری اجتماعی، رفاه همه گانی و غیره.

رفرمیست ها تصور می کنند که از طریق انجام رفرمها یا اصلاحات می توان دردهای جامعه را بهبود بخشید و تضادهای طبقاتی موجود در آن را حل نمود. اینان خود را اقداماتی سرگرم می کنند که نیاید نظام سرمایه داری را لرزه نینداخته و در واقع به تداوم استثمار خدمت کرده و آن را تضمین می کند. آنها ضرورت انجام انقلاب اجتماعی و رهبری پرولتاریا و دگرگون کردن بنیادی زیربنای اقتصادی و رونای سیاسی و اجتماعی که یگانه راه حل قاطع، انقلابی و مؤثر در پایان دادن به تضادهای اجتماعی ناشی از جامعه سرمایه داری و سایر جوامع طبقاتی ماقبل سرمایه داری است، را نفی می کنند و از انتقال قدرت به زحمت کشان، استقرار حکومت آنها جهت ریشه کن کردن طبقات حاکمه ای ارتجاعی و استثمارگر، درهم کوبیدن سرچشمه های فقر و بنیادی شرایط موجودیت برابریهای اجتماعی، جلوگیری می کنند.

مارکسیستها مخالف رفرم نیستند، لکه مخالف این تصور و عقیده اند که رفرم به خودی خود و به تنهایی قادر است شرایط دگرگونی کامل جامعه را فراهم نماید. مارکسیستها در عین اعتقاد کامل به این اصل که فقط انقلاب می تواند تضادهای جامعه را حل نماید، رفرم هایی که شرایط مناسبی را برای تکامل عدی مبارزه طبقاتی کارگران و زحمت کشان فراهم آورد،

مخالفت ندارند. این رفرمها، رفرمهایی هستند که یا قبل از کسب قدرت در اثر مبارزات کارگران و زحمت‌کشان، بخشی از خواسته‌های اینان، طبقه حاکم تحمیل می‌شود و یا پس از کسب قدرت برای تعمیق انقلاب و سوسیالیسم، آنها پرداخته می‌شود. در عین حال، مارکسیست‌ها ماهیت دروغین کلیه رفرمهایی را که هدف فریب توده‌ها و تداوم و تثبیت استثمار، وسیله طبقه حاکم صورت می‌گیرد، شدت افشا می‌کنند.

لنین در «اره تمایز میان رفرم و انقلاب می‌نویسد:

« مفهوم رفرم، مفهوم انقلاب، دون شک متناقض است. از یاد بردن این تناقض و عدم توجه، مرز میان این دو مفهوم سبب روز اشتباهات جدی می‌گردد. ولی این تناقض مطلق و این مرز جامد نیست، لکه زنده و متحرک است. در هر مورد مشخص، باید آن را معین کرد.» (۱)

احزاب سوسیال‌دمکرات کنونی نمونه‌ارز یک جریان رفرمیستی در سطح جهانی اند. اینان از انحصارات امپریالیستی دفاع کرده و از تجاوزات امپریالیسم پشتیبانی می‌کنند.

پرولتاریا و احزاب کمونیست، مبارزه‌ای شدید علیه رفرمیسم دامن‌زنند و تأثیر کنونی رفرمیست‌ها، اشکال مختلف در جنبش کارگری، قاطعیت مقاله نمایند و پوچ‌ودن موعظه‌های ضدانقلابی اینان را افشا و طرد کنند.

۱- لنین : کلیات آثار، جلد ۴.

## اکنونیسم

اکنونیسم (اقتصادگرایی) یک دیدگاه و سیاست‌ورژوایی در درون جنبش کارگری است که نفی اقتصادی - سیاسی، از پیشرفت امر پیوند کمونیسم علمی، جنبش کارگری و محدود ساختن این جنبش، سطح اقتصادی و نفی نقش عناصر آگاه در ارتقاء مبارزات کارگری و، الاخره نفی ضرورت ایجاد حزب انقلابی پیشرو طبقه کارگر، تلاش می‌کند تا جنبش انقلابی این طبقه را در زیر سلطه‌ی سیاست و منافع‌ورژوایی قرار دهد.

اکنونیسم مبارزه اقتصادی پرولتاریا را مقدم بر مبارزه سیاسی و اهداف سیاسی و سوسیالیستی وی قرار می‌دهد. در حالی که برای کمونیست‌ها « مبارزه اقتصادی، مثلاً، زمینه‌ای جهت متشکل کردن کارگران در یک حزب انقلابی و منظور تقویت و رشد و تکامل مبارزه طبقاتی آنان، ر ضدمجموعه‌ی نظام سرمایه‌داری، خدمت گرفته می‌شود.» (۱)

تظاهرات اکنونیسم در زمینه مقدم قرار دادن مسائل و مبارزات صنفی - اقتصادی کارگران بر مبارزه سیاسی و آرمانهای سوسیالیستی آنان عبارتند از: کمک به پیشبرد مبارزه اقتصادی کارگران، دون توضیح اهداف سوسیالیستی و سیاسی جنبش کارگری؛ تبلیغ و ترویج سیاست پرولتاریا را فدای مبارزه اقتصادی کردن؛ اهمیت مبارزه‌ی سیاسی طبقه کارگر را تا سطح مبارزه اقتصادی پایین آوردن؛ تکامل مبارزه‌ی سیاسی را منوط به گذار از یک مرحله‌ی اقتصادی کردن و ...

اکنونیست‌ها می‌کوشند تا جنبش آگاهانه‌ی پرولتاریا را تا سطح درک توده‌های عقب مانده‌ی کارگران، تنزل دهند و عقب‌کشانند. آنها غالباً از جانب فلان گروه از قشر تحتانی طبقه کارگر در فلان محل و این یا آن کانون یا سازمان صنفی کارگری و عمدتاً از احتیاجات فوری و خواسته‌های ناچیز روزمره سخن می‌گویند. آنها خواسته‌های کارگران عقب مانده را شاخص

جنبش طبقه کارگر قرار می دهند و نه خواستهای عناصر پیشرو انقلابی پرولتاریا را. آنها نمی خواهند درک کنند که وظیفه عناصر آگاه « اینست که آگاهی سیاسی توده را رشد داده و سطح آنرا ارتقاء بخشند و نه اینکه در عقب توده ای که از هیچ گونه آگاهی سیاسی برخوردار نیست لنگ لنگان حرکت نمایند.» (۲)

اکنون میستها جای پرداختن وظایف کمونیستی در قبال جنبش خود و خودی طبقه کارگر، یعنی هدایت آن و یک مسیر آگاهانه و تحت برنامه و ستایش و سر فرود آوردن در آن جنبش می پردازند. اکنون میستها پرستش جنبش خود و خودی و تبرئه نواقص و کمبودهای نیروهای انقلابی پرولتاریا در پاسخ دهی و نیازمندیها و سمت دهی آگاهانه و انقلابی آن دل خوش می کنند. لنین خاطرنشان می سازد که:

« جنبش صد درصد خود و خودی نمی تواند ایدئولوژی مستقلی را خویشتن تنظیم کند ... در این صورت، قضیه فقط این طور می تواند طرح شود: یا ایدئولوژی و رزوائی یا ایدئولوژی سوسیالیستی ... بنابراین هر گونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود و خودی، هر گونه کوچک کردن نقش عنصر آگاه ... در عین حال معنایش - اعم از این که کوچک کننده خواهد یا نخواهد - تقویت نفوذ ایدئولوژی و رزوائی در کارگران است.» (۳)

اکنون میسم، علاوه بر نفی کار تبلیغ و ترویج مستقل سیاسی و افشاگریهای همه جانبه سیاسی، اهمیت و ضرورت ایجاد حزب انقلابی پیشرو طبقه کارگر را نیز رد می کند. اکنون میسم خرد کاری در بین کارگران علاقه مند است و تشکیل کمونیستها را ایجاد حزب کمونیست و ارتقاء مبارزات کارگری و یک مبارزه سیاسی متشکل طبقاتی آگاه، مخالفت می ورزد. مبارزه اکنون میسم که جریانی ضد مارکسیستی و رزوائی در درون جنبش کارگری است، یکی از وظایف بسیار خطیر کمونیستها می باشد. دون مبارزه علیه اکنون میسم و طرد آن از جنبش کارگری، نمی توان سخنی از ارتقاء این جنبش و سطح یک جنبش طبقاتی آگاه و مستقل و میان آورد. سندیکالیسم، یک بیان مشخص اکنون میسم در جنبش کارگری است.

۱- لنین: کلیات آثار، جلد ۴.

۲- همان جا

۳- لنین: «چه باید کرد؟»

## تروریسم

تروریسم روشی قهرآمیز جهت ایجاد هراس و وحشت در میان مخالفان سیاسی می باشد. از نظر تاریخی، از آنجا که طبقات حاکم استثمارگر و ستمگر دارای انواع دسته های مسلح نظیر ارتش، پلیس، ژاندارم، سازمانهای مختلف پلیس مخفی و دستگاههای قضاوت و زندان و غیره بوده اند، لذا اتوسل و ترور و سرکوب عریان تلاش نموده اند تا مانع از بروز حرکت انقلابی و جنبشهای سرنگون کننده توده ای گردند. این شکل تروریسم را تروریسم دولتی می نامند.

اما از آنجائیکه "هرجا که ظلم و ستم باشد، مقاومت و مبارزه نیز وجود دارد" (مائو)، در مقابل سرکوبگری و تروریسم دولتی، شکل دیگری از تروریسم - اما این بار توسط رخی از سرکوب شدهگان - در تاریخ روز کرده است که مشهورترین آن در تاریخ کشورمان، مبارزه حسن

صبح و پیروانش علیه پادشاهان سلجوقی<sup>۱</sup> وده است. این گونه تروریسم توسط افرادی از طبقات تحت ستم<sup>۲</sup> کارگرفته می‌شود که حاضر<sup>۳</sup> پیش<sup>۴</sup> ردن مبارزه‌ای متکی<sup>۵</sup> ر توده‌های وسیع نبوده و فکر کسب پیروزی سریع را در سردارند و لذا سرنگونی یک نظام طبقاتی را نه<sup>۶</sup> انقلاب قهرآمیز توده‌ای،<sup>۷</sup> لکه<sup>۸</sup> تکیه<sup>۹</sup> ر نخبه‌گان ممکن می‌دانند.

کمونیسرها ضرورتاً در همه‌ی حالات مخالف ترور نیستند، چون که در مبارزات طبقاتی که توده‌های وسیعی درگیر آن هستند، از نظرتاکتیکی ترور<sup>۱۰</sup> رخی از شخصیت‌های ضدانقلابی<sup>۱۱</sup> می‌تواند<sup>۱۲</sup> پیش‌روی مبارزات انقلابی<sup>۱۳</sup> یون کمک کند. اما<sup>۱۴</sup> تروریسم<sup>۱۵</sup> ه<sup>۱۶</sup> مثلاً<sup>۱۷</sup> شیوه‌ی کسب قدرت مخالف<sup>۱۸</sup> وده و آن را نفی و طرد می‌نمایند. زیرا معتقدند که "انقلاب امر توده‌های میلیونی است".

تروریسم<sup>۱۹</sup> ه<sup>۲۰</sup> مثلاً<sup>۲۱</sup> یک دیدگاه و شیوه‌ی عمل خرده<sup>۲۲</sup> ورژوایی<sup>۲۳</sup>، در مرحله‌ای از رشد جنبش انقلابی<sup>۲۴</sup> در اروپا، روسیه و در<sup>۲۵</sup> رخی دیگر از کشورها، شروع<sup>۲۶</sup> ه<sup>۲۷</sup> تظاهر و فعالیت نمود. پیروان این جریان در راه سمت‌گیری و پیوند روشنفکران انقلابی<sup>۲۸</sup> و کمونیسرها<sup>۲۹</sup> جنبش خود<sup>۳۰</sup> ه<sup>۳۱</sup> خودی طبقه‌ی کارگر<sup>۳۲</sup> ه<sup>۳۳</sup> مانعی تبدیل شدند. تروریسم قبل از همه در مبارزه تروریستی (عملیات مسلحانه جدا از توده) توسط خرده<sup>۳۴</sup> ورژوایی<sup>۳۵</sup> و<sup>۳۶</sup> ویژه روشنفکران منفرد و جدا از جنبش طبقه کارگر و توده‌های مردم، نمودار گردید.

تروریسم<sup>۳۷</sup> ه<sup>۳۸</sup> تئوری «قهرمانان» فعال و توده‌های «غیرفعال»<sup>۳۹</sup> که در انتظار هنرنمایی این «قهرمانان» هستند، معتقد است. این تئوری مدعی است که «تنها<sup>۴۰</sup> رگزیدگان اند که تاریخ را می‌سازند و توده‌ها تنها می‌توانند کورکورانه از پی «قهرمانان» – در واقع تروریستها – روند. اصولاً از این رو است که تروریستها نمی‌توانند فعالیت خود را<sup>۴۱</sup> جنبش کارگری و مبارزه توده‌ها درآمیزند و از فعالیت توده‌ای انقلابی<sup>۴۲</sup> در<sup>۴۳</sup> این طبقه کارگر و سایر توده‌های زحمت‌کش دست می‌کشند و<sup>۴۴</sup> ترور انفرادی می‌پردازند.»<sup>(۱)</sup>

درک تروریستها از حرکت و مبارزه‌ی طبقاتی در جوامع، درکی ایده‌آلیستی است نه ماتریالیستی. تروریسم نمی‌خواهد قانونمندی عینی حرکت جامعه، جریان و نیروی واقعی تغییر و تکامل جامعه و جهت واقعی این تغییر و حرکت را درست درک کند.

اعتقاد تروریستها<sup>۴۵</sup> ه<sup>۴۶</sup> تئوری «قهرمانان» و توده‌های غیرفعال در اساسی‌ترین نمودهایش<sup>۴۷</sup> ه<sup>۴۸</sup> صورت ناتوانی کامل در شناخت جنبش توده‌ای و فقدان ایمان<sup>۴۹</sup> ه<sup>۵۰</sup> آن، عدم درک نیازمندی و کمبودهای جنبش کارگری، عدم توانایی در آمیختن فعالیت انقلابی<sup>۵۱</sup> خود<sup>۵۲</sup> ه<sup>۵۳</sup> جنبش کارگری و توده‌ای<sup>۵۴</sup> و<sup>۵۵</sup> ارزش تلقی نمودن فعالیت انقلابی<sup>۵۶</sup> توده‌ها و در نتیجه ناگزیر<sup>۵۷</sup> ه<sup>۵۸</sup> صورت متوسل شدن<sup>۵۹</sup> ترور انفرادی «<sup>۶۰</sup> رای اطفاء احساسات خشم آگین و انرژی انقلابی<sup>۶۱</sup> خویش»<sup>(۲)</sup> و جستجوی وسایل تهییج مصنوعی و ... تجلی می‌یابد.

۱- «تاریخ مختصر حزب کمونیست (لشویک) روسیه»

۲- لنین: «چه<sup>۶۲</sup> آید کرد؟»

## آنارشیسیم

آنارشیسیم یک ایدئولوژی خرده<sup>۶۳</sup> ورژوایی<sup>۶۴</sup> تخیلی و ضدانقلابی<sup>۶۵</sup> و جریانی است که همانند تروریستها، مبارزه‌ی طبقاتی متشکل و<sup>۶۶</sup> ه<sup>۶۷</sup> طور کلی هرگونه تشکیلات سیاسی و انضباط را رد می‌کند و خواستار تحقق<sup>۶۸</sup> ه<sup>۶۹</sup> اصطلاح «آزادی مطلق»<sup>۷۰</sup>، عدالت و<sup>۷۱</sup> ر<sup>۷۲</sup> ری از طریق لغو کلیه

ارگانهای قدرت دولتی یکباره است. این جریان در اواسط و اواخر قرن نوزدهم میلادی در اروپا وجود آمد و ویژه در کشورهای ایتالیا، اسپانیا، فرانسه و سوئیس از نفوذ قابل ملاحظه‌ای در جنبش کارگری برخوردار بود. آنارشیزم هم‌تا یک شکل خاص ایدئولوژی خرده‌ورژوایی در تضاد آشتی‌ناپذیر کمونیسم علمی قرار دارد. آنارشیزم ضرورت مبارزه سیاسی متین، متشکل، آگاهانه و رهایی‌بخش طبقه‌ی کارگر، نقش رهبری‌کننده‌ی حزب کمونیست و ضرورت انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می‌کند و عوض آن خواستار یک مبارزه اجتماعی «لاواسطه» و اعتصاب عمومی در مقیاس ملی و بین‌المللی است تا دین وسیله‌ی اقدام قهری ناگهانی و یک‌باره نیروهای اجتماعی مخالف، نظام سرمایه‌داری رچیده شود و جای آن اصطلاح سوسیالیسم‌دون سازمان و قوه‌ی قهریه، مستقر گردد. آنارشیزم جمله‌پردازیهایی، مظاهر رادیکال و تبلیغ شیوه‌های تروریستی و توطئه‌گریانه، جنبش کارگری را گمراه و پراکنده می‌سازد و آنرا عملاً زیر سلطه همان نظام سرمایه‌داری (که در حرف خواهان رچیدن آن است) نگه می‌دارد.

انگلس در آرشیزستها (ضد اتوریته‌ها یا ضد اقتدارگراها که مطلقاً هر نوع سازمان و قدرتی را نفی می‌کنند) می‌نویسد: «نوعی اتوریته‌دون آن‌که نوع انتقال این اتوریته مطرح باشد و از طرف دیگر یک نوع تبعیت، موضوعاتی هستند که ما تحمیل می‌شوند و این امر از کلیه سازمانهای اجتماعی و شرایط مادی که تولید و گردش محصولات، تحت آن انجام می‌گیرد مستقل می‌باشد... اتوریته و خود مختاری موضوعات نسبی هستند که قلمرو کار ردن آنها در مراحل مختلف تکامل تاریخی تغییر می‌کند... مخالفین اتوریته خواستار آن هستند که دولت سیاسی قبل از آنکه شرایط اجتماعی وجود آورنده آن از بین رفته باشد یک ضربه از میان رده شود. آنها خواهان این هستند که اولین اقدام انقلابی اجتماعی الغای اتوریته باشد. آیا این آقایان هرگز شاهد یک انقلاب بوده‌اند؟ مسلماً یک انقلاب، اتوریته‌ترین چیزی است که وجود دارد. این عملی است که وسیله آن خشی از مردم وسیله تفنگ، سرنیزه و توپ - یعنی وسیله‌ی اتوریته‌ترین وسایل قابل تصور - اراده خود را بر خشی دیگری از مردم تحمیل می‌کنند و حتی که پیروزی را دست آورده است - اگر خواهد نتیجه‌ی مبارزه اش هدر نرفته باشد - ایدئولوژی هر اسی که سلاحهای او در دل مرتجعین افکنده است سلطه خود دوام بخشد. اگر کمون پاریس از اتوریته خلق مسلح استفاده نمی‌کرد، آیا می‌توانست حتی یک روز مستقر ماند؟ و برعکس آیا نمی‌توان از آنها بخاطر آن‌که در سطح وسیعی از آن استفاده نکردند، انتقاد نمود؟ بنابراین یکی از این دو حالت می‌تواند وجود داشته باشد: یا آن‌که مخالفین اتوریته نمی‌دانند چه می‌گویند و در این صورت فقط موجب سردرگمی و گیجی می‌شوند و یا این‌که می‌دانند که چه می‌گویند و در این صورت جنبش پرولتاریا خیانت می‌کنند و هر حال در هر دو صورت ارتجاع خدمت می‌نمایند.» (۱)

بنیان‌گذاران آنارشیزم عبارت‌اند از: ویلیام گودوین انگلیسی (۱۷۵۶-۱۸۳۶) و پرودون فرانسوی (۱۸۰۹-۱۸۵۶). نظرات پرودون تحت عنوان پرودونیزم زمانی در جنبش کارگری فرانسه و سایر کشورهای اروپای غربی (لژیک، سوئیس، ایتالیا و اسپانیا) نفوذ فراوان داشت. مارکس‌رای اولین بار در سال ۱۸۴۷ در کتاب «فقر فلسفه» در پاسخ به اثر پرودون موسوم به «فلسفه فقر» آموزشهای فلسفی و اقتصادی پرودون را نقد کشید و ماهیت ایده‌آلیستی و خرده‌ورژوایی آن را افشا نمود. مارکس و انگلس در دهه‌ی پنجاه قرن نوزدهم کرات پرودونیزم را که در آن زمان یکی از موانع عمده‌ی ایدئولوژیکی در راه پیشروی کمونیسم علمی در جنبش کارگری اروپای غربی بود، افشا نموده و مبارزه‌ی آن‌را پرداختند. در کنگره

لوزان انترناسیونال اول (۱۸۶۷ تاریخ) ضد سختی پرودونیست ها وارد آمد. کمون پاریس که گفته مارکس « عمدتاً یک دولت طبقه کارگر بود » صحت تئوریهای مارکس را در زمینه مبارزه طبقاتی، انقلاب و دولت نشان داد و در عمل پرودونیسم را رد کرد. همین جهت انگلس در سال ۱۸۹۱، خاطر نشان ساخت که « کمون پاریس گور مکتب سوسیالیستی پرودون بود. این مکتب امروز از محافل کارگری فرانسه طرد شده، در آنجا اینک بطور انکار ناپذیری ... تئوری مارکس حاکم است.»

از جمله مبلغین و نماینده‌گان دیگر آنارشیسم می توان ماکس اشتینر در آلمان و اکونین روس را نام برد. اکونین و هواداران وی در سالهای ۶۰ قرن نوزدهم میلادی، سازمانهای مخفی مختلفی تشکیل دادند. آنها همچنین درون انترناسیونال کارگری خزیده و همه وسایل تلاش داشتند رهبری آن را در دست گیرند و از این طریق اندیشه های آنارشیستی و خرابکارانهی خود را سهل تر و جنبش کارگری بین المللی تزریق کنند. مارکس و انگلس مبارزهی سرسختانه و آشتی ناپذیری را علیه فعالیت‌های خرابکارانهی اکونین و هوادارانش دامن زدند و آنها را مهمل و خائنین امر طبقه کارگر افشا نمودند. در نتیجهی مبارزهی خسته‌گی ناپذیر مارکس و انگلس، کنگره لاهه انترناسیونال اول اکونین و هوادارانش را از انترناسیونال اخراج نمود.

نفوذ روزافزون اندیشه های کمونیسم علمی و پیروزیهای آن در مقیاس جهانی و ویژه پس از پیروزی انقلاب اکتبر، ضد های مهلکی ر آنارشیسم وارد آمد و امروز از آن چیزی جز جریاناتی پراکنده بجای مانده است.

۱- انگلس: « در راهی اتورپته »

## تروتسکیسم

تروتسکیسم یک ایدئولوژی ورژوایی است که نام داد کننده آن لئون تروتسکی که تا سال ۱۹۲۹ عضو کمیته مرکزی حزب لشوویک بود، خوانده می شود. جوهر این تئوری عبارت است از نفی نقش توده های دهقان در انقلاب و رهبری طبقه کارگر در دهقانان، نفی انقلاب دمکراتیک نوین و گذار از انقلاب دمکراتیک انقلاب سوسیالیستی تحت لوای تئوری «انقلاب پرمناوت» (انقلاب دائمی یا پی در پی)، نفی دیکتاتوری پرولتاریا و امکان و ضرورت انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در یک کشور در شرایط احاطه سرمایه داری جهانی. در مورد مسائل تشکیلاتی جنبش کارگری، تروتسکیسم از طرفی نافی حزب آهنین پرولتری و مخالف سرسخت تئوری لنینی حزب و مروج ایده ها و نسخه های پرولتاریا لیبرالی و منشویکی در این زمینه بوده و هست و از طرف دیگر، در مسئله ارتباط میان پیشاهنگ پرولتاریا و حزب آن توده ها و سازمانهای توده ای و سندیکائی مبلغ تفکر و ینش وروکراتیک، سکتاریستی و مستبدانه است.

دین جهات تروتسکیسم یک ایدئولوژی کاملاً ورژوایی و ضدانقلابی است که در نقطه مقابل لنینیسم قرار گرفته و پوشش «چپ» درون جنبش کارگری و مارکسیستی رخنه می کند تا علم رهایی پرولتاریا را تحریف نموده و انقلاب را دچار شکست سازد.

لنین در رد نظرات تروتسکی کرات افشاگری پرداخته است. وی از جمله در مقاله « دو راه انقلاب » می نویسد:

« تئوری نوظهور تروتسکی امر دعوت به مبارزه انقلابی را تصرفت قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را از لشوویکها عاریت گرفته و انکار نقش دهقانان را از منشویکها اعتقاد تروتسکی گویا طبقه دهقان اکنون دیگر تقسیم و تجزیه شده و قابلیت آن را ایفای یک نقش انقلابی هر چه کمتر شده است ... تروتسکی در حقیقت به یاری سیاستمداران کارگری لیبرال روسیه می شتابد که قصدشان از «انکار» نقش دهقانان اینست که از تشویق آنان به انقلاب ممانعت به عمل آورند.» (1)

تروتسکی ضرورت مرحله انقلاب دمکراتیک را در کشورهایی که در آنجا تضاد بین پرولتاریا و ورژوازی به تضاد عمده تبدیل نشده است را رد کرده و این تئوری نوظهور لقب «انقلاب دائمی» داد تا استفاده از اصطلاحی که مارکس در آثارش از آن استفاده نموده، و در انقلاب را از محتوی حقیقی خود تهی نماید. لنین در افشای «انقلاب دائمی» تروتسکی از محتوی انقلابی مارکسیسم دفاع نموده و گذار مرحله ای از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را اتکاء بر اتحاد کارگران و دهقانان رهبری طبقه کارگر را در مقال نظرات تروتسکی قرار می دهد. وی می گوید:

« درست همان اندازه که نیروی ما یعنی پرولتاریای آگاه و متشکل اجازه دهد، ما فوراً عبور از انقلاب دمکراتیک به سوی انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم نمود. ما طرفدار انقلاب پی در پی هستیم. ما در نیمه راه توقف نخواهیم کرد ... ما تمام نیروی خویش به تمام دهقانان کمک می کنیم که انقلاب دمکراتیک را انجام دهند تا اینکه رای ما، رای حزب پرولتاریا، گذار به سوی وظیفه تازه و عالیتری، یعنی گذار به سوی انقلاب سوسیالیستی در اسرع وقت، آسانتر امکان پذیر گردد.» (2)

لنین پس از این سطور که در سال 1905 نوشته است، در همین مورد در سال 1909 نیز نوشت:

« تروتسکی یک اشتباه اساسی مرتکب می شود: او خصلت ورژوایی انقلاب را نمی بیند و چگونگی گذار از انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را درک نمی کند.» (3)

جنبه دیگر انحراف تروتسکیسم رد اتحاد کارگران و دهقانان در انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. تروتسکی همواره دهقانان و پرولتاریا را در هم قرار داده و آنها را در تضاد آشتی ناپذیر یکدیگر می دید. او اتحاد کارگران و دهقانان را، اتحادی که اساس دیکتاتوری پرولتاریا را پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی تشکیل می دهد، روشنی نمی کند و عکس چنین پیش بینی می کند که:

« پیشاهنگ پرولتاریا، از همان نخستین روزهای حاکمیت خود ... نه تنها گروههای ورژوایی ... لکه همچنین توده های عظیم دهقان که یاری آنها پرولتاریا حکومت خواهد رسید در تضاد خصمانه قرار می گیرد.» (4)

این اساس تروتسکی نماینده یک جریان شکست طلبانه ضدانقلابی در دوره انقلاب اکتبر و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی می گردد. مسلماً اگر پرولتاریا توده های عظیم دهقان و زحمتکش در «تضاد خصمانه» قرار می گرفت (آن هم در کشوری که اکثریت مردم آن را دهقانان تشکیل می دادند) امکان پیروزی و تداوم انقلاب به صفر می رسید. در نقطه مقال این گرایش منحط «چپ» که تروتسکی نماینده آن بود لنین قرار داشت که از اتحاد کارگران و دهقانان در حکومت شوراها حمایت نموده و ساختمان سوسیالیسم را مشروط به آن می دانست. تروتسکی در راه نفی امکان و ضرورت ساختمان سوسیالیسم در یک کشور می نویسد:

« تضادهای حاکم ر شرایط یک دولت کارگری در یک کشور عقب افتاده، در کشوری که اکثریت شکننده اهالی را دهقانان تشکیل می دهند، تنها می تواند در سطح بین المللی و در عرصه انقلاب جهانی پرولتاریا، راه حل خود را بیابد.» (5)

اما لنین و کمونیستهای حقیقی قاطعیت از سوسیالیسم دفاع کرده و امکان و ضرورت ساختمان سوسیالیسم در نخستین کشور سوسیالیستی جهان را نشان داده و ایمان راسخ خود را به این امر در راکت شکست طلبی و خیانت تروتسکی طور پیگیر در تئوری و عمل ظهور رساندند. قرار گرفتن مالکیت زار مهم تولید و قدرت دولتی در دست پرولتاریا، وجود اتحاد کارگران و دهقانان، هر آنچه که رای ساختمان سوسیالیسم در شوروی لازم بود در اختیار پرولتاریا قرار داشت. اما نظر تروتسکی پرولتاریا نمی ایست دست. آغاز ساختمان سوسیالیسم می زد لکه باید منتظر پیروزی انقلاب جهانی می نشست.

لنین و سایر کمونیستها همواره ر این اعتقاد بودند که پیروزی نهائی سوسیالیسم در شوروی دون انقلاب در سطح جهانی و یا حداقل در یک سلسله کشورهای اصلی سرمایه داری امکان پذیر نیست. اما ساختمان سوسیالیسم در یک کشور سوسیالیستی کاملا امکان پذیر است و موفقیت در انجام این امر خطیر گام زرگی است در راه تحقق جامعه کمونیستی آینده. ناراین دفاع از انقلاب جهانی و مبارزه خاطر آن دون پیکار رای ساختمان سوسیالیسم در کشوری که در آن انقلاب صورت گرفته مفهومی ندارد.

یکی دیگر از جنبه های ضدانقلابی تروتسکیسم نفی مرکزیت دموکراتیک و انضباط کمونیستی و ترویج فراکسیونیسیم و محفل گرایی در مقال آن است. از نقطه نظر تروتسکیسم عضو یک سازمان کمونیستی حق دارد هر عملی را که مغایر نظر اکثریت سازمان او باشد انجام دهد. دون آنکه الزامی به پاسخ گویی داشته باشد و دین ترتیب تروتسکیسم عملا مخالف حزب انقلابی پیشرو طبقه کارگر یا هر گونه تشکل طبقاتی کارگران می گردد. نیان گذاران کمونیسم علمی ارها تاکید کرده و دند که قدرت طبقه کارگر در اتحاد و تشکل اوست و ر همین اساس و د که مانیفست کمونیست شعار کارگران جهان متحد شوید را اعلام نمود، حال آنکه تروتسکیسم علنا مروج افراد منشی، ی مسئولیتی و فراکسیونیسیم در بین طبقه کارگر است.

مخالفت تروتسکی ق ساختمان سوسیالیسم در شوروی نه تنها در نفی نقش دهقانان و نقش رهبری پرولتاریا، نه تنها در عدم اور و نقش تاریخ ساز توده ها و عمده کردن نقش کمک خارجی (پشتیبانی پرولتاریای کشورهای سرمایه داری) لکه همچنین در عدم درک تئوری لنینی امپریالیسم و در نتیجه نفی انقلاب اکتبر ریشه دارد. تروتسکی در واقع این حقیقت را که لنین ه روشنی نشان داده و وقوع انقلاب اکتبر آن را در عمل ه اثبات رسانده است، این حقیقت را که ناموزونی تکامل امپریالیسم ه ناگزیر ه گسستن زنجیر ردگی و اسارت آن در ضعیف ترین حلقه می انجامد، نفی می کند و در نتیجه نمی تواند درک کند چرا انقلاب سوسیالیستی در روسیه زودتر از کشورهای پیشرفته تر از آن ه وقوع می پیوندد. رخلاف تروتسکی، لنین ه کمک خارجی نه مئ ه عامل اصلی لکه مئ ه عامل کمکی می نگریست و خصوص رای انقلاب رهائی خش ملی و اجتماعی در مستعمرات و نومستعمرات مئ ه پشتیبان نخستین کشور شوراهای اهمیت اساسی قائل ود. درست همین عامل اساسی را نیز تروتسکی نفی می کند. او از آنجا که ه نقش دهقانان اعتقاد ندارد، نمی تواند نقش عظیم انقلابی توده های میلیونی مردم مستعمرات و نیمه مستعمرات را در انقلاب جهانی درک کند و جنبش آنها را جنبشی صرفا ورژوایی می داند. حال آنکه از نظر کمونیستها، وقوع انقلاب اکتبر جنبش رهائی خش ملی در مستعمرات و نیمه مستعمرات ه خشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی تبدیل می گردد.

با راین، تروتسکیسم که نقش انقلابی توده های دهقان و نفی انقلاب دمکراتیک استوار است، و ویژه در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که در آنها دهقانان نیروی عمده را تشکیل می دهند و انقلاب دمکراتیک نوین مرحله کنونی انقلاب آنها است، نقش مخرب و ضدانقلابی بسیار خطرناکی را ایفا می کند. تروتسکیستهای کنونی پیروی از افکار ضد مارکسیستی پدر معنوی خود، انقلاب دمکراتیک در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را «هاله» «عدم رشد نیروهای مولده» نفی می کنند و مبارزه رای دمکراسی، انقلاب ارضی و سایر خواسته های دمکراتیک را ایجاد فرمهای سطحی دون سرنگونی نظام حاکم محدود می کنند. تضاد میان مارکسیسم و تروتسکیسم تضادی است آشتی ناپذیر. همین دلیل، در کلیه انقلابات پیروزمند، پیروزی کمونیستها دون طرد کامل تروتسکیسم مثلاً یک ایدئولوژی و جریان ضدانقلابی میسر نگردیده است.

در چین مائوتسه دون و افشا و طرد پرحمانه آنها کم است. مائوتسه دون در افشای تروتسکیستها در چین نشان می دهد چگونه سرمایه داران چینی موافق متجاوز ژاپن رای پیشبرد مقاصد خود تروتسکیستها را اجیر کردند «تا قلم را مانند شمشیر رافرازند» و «از انبان خود نجل هایی مانند «تئوری انقلاب واحد» را درآورند». مائوتسه دون می گوید: «تئوری انقلاب واحد، تئوری اعراض از انقلاب است». «انجام انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی در زمان واحد ... انجام دو انقلاب یکبار امکان ناپذیر است».

«چنین نظراتی که مراحل انقلاب را هم مخلوط می کنند و از کوششی که در هر وظیفه کنونی لازم است می کاهند، خود بسیار زیانبخش هستند. این درست است که گفته شود از دو مرحله انقلاب، مرحله نخستین شرایط مرحله دوم را فراهم می سازد و هر دو مرحله باید هم متصل باشند، دون اینکه امکان داده شود یک مرحله دیکتاتوری و رزوازی میان آنها فاصله اندازد. اینست تئوری مارکسیستی تکامل انقلاب» (6)

اینکه از زمان انقلاب اکتبر تاکنون وقایع بزرگ تاریخی مانند تحقق ساختمان سوسیالیسم در شوروی، پیروزی انقلابات در مستعمرات و نیمه مستعمرات و ویژه در چین، ضربات سختی بر تروتسکیسم وارد آورده اند، لکن ظهور نئو رویونیسم و خیانت لاعلاج رویونیستهای شوروی کمونیسم علمی، نفسی تازه تروتسکیسم خشیده و این جریان ضدانقلابی از طرفی از آخور رویونیسم مدرن تغذیه کرده و از طرفی دیگر از سردرگمی حاصله در جنبش کارگری در اثر خیانت رویونیسم سود خود بهره می جوید.

1- لنین: «دو راه انقلاب»

2- لنین: «موضع سوسیال دمکراسی در قبال جنبش دهقانی»

3- لنین: «هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما»

4- تروتسکی: مقدمه ر «1905»

5- تروتسکی: مقدمه ر «1905»

6- مائوتسه دون: «دوره دمکراسی نوین»

**رویزیونیسم (تجدید نظر طلبی)**

رویزیونیسیم یک جریان فکری و ژوئائی در درون جنبش کارگری بین‌المللی است. این تفکر، شکلی از اپورتونیسیم است که علم مارکسیسم را برای مبارزه با خود مارکسیسم دست می‌گیرد. مائوتسه دون می‌گوید:

« نفی اصول نیادی مارکسیسم و نفی حقیقت جهانشمول آن همان رویزیونیسیم است. » (1)  
رویزیونیسیم یک پدیده بین‌المللی است که پس از پیروزی مارکسیسم در کلیه اشکال اپورتونیسیم که آن در مبارزه و دند پدیدار گردید. همانطور که لنین می‌گوید:  
« دیالکتیک تاریخ و طرزی است که پیروزی مارکسیسم در زمینه تئوری دشمنان آن را وادار می‌سازد که خود را با نقاب مارکسیسم یارایند. لیبرالیسم که از درون فاسد شده است کوشش می‌کند تحت شکل اپورتونیسیم سوسیالیستی دوباره جان بگیرد. » (2)

نخستین سردهسته رویزیونیستها رنشتاین (1850-1932) عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. رنشتاین همانطور که لنین می‌گوید « پیش از همه سر و صدا راه انداخت و کاملترین نمونه تغییر در مارکس، تجدید نظر در تفکر وی و رویزیونیسیم را دست داد. » (3) همین دلیل است که رویزیونیسیم « دکترین رنشتاین » نیز خوانده می‌شود.

پایه اجتماعی و تکیه‌گاه رویزیونیسیم « آریستوکراسی کارگری » (اشرافیت کارگری) است که وسیله سرمایه‌داران خریده و اجیر شده است. طور کلی رویزیونیسیم موجود در انترناسیونال دوم کارگری را که وسیله رنشتاین و کائوتسکی نمایندگی می‌شد، رویزیونیسیم کهن می‌نامند. پس از مرگ انگلس، این اند خائن و پرولتاریا، کنترل و قدرت رهبری را در انترناسیونال دست گرفت و برای خوش خدمتی و ژوئائی شدت هر چه تمام‌تر جنبش کارگری بین‌المللی را تخطئه کرده و حمله مارکسیسم و قلب ماهیت آن را وجهه همت خود قرار دادند. آنها وانمود می‌کردند که اصول انقلابی مارکسیسم اکنون دیگر « کهنه » شده است. لنین می‌گوید:

« کائوتسکی از مارکسیسم آنچه را می‌گیرد که برای لیبرالها، رای و ژوئائی، قابل قبول است (انتقاد و قرون وسطی، نقش از نظر تاریخی مترقی سرمایه‌داری و طور عمومی و دمکراسی سرمایه‌داری و ویژه). وی آنچه را که رای و ژوئائی غیر قابل قبول است (مثل قهر انقلابی پرولتاریا علیه و ژوئائی رای نآودی وی) نفی کرده، خاموشی رگزار کرده و در پرده می‌پوشاند. » (4)

رویزیونیستهای انترناسیونال دوم و مارکسیسم شدت حمله کرده و آن را تماماً مورد تجدید نظر قرار دادند. از نقطه نظر فلسفی، رویزیونیستهای انترناسیونال دوم ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را وسیله فلسفه « نئوکانتی » یا « ماخیسیم » و دیگر فلسفه‌های ارتجاعی جانشین کردند و « اولوسیونیسیم » مبتدل را جای دیالکتیک انقلابی نشانند. از نقطه نظر اقتصاد سیاسی، اینان تئوری مارکسیستی « ارزش اضافی »، تضاد نیادی سرمایه‌داری و قانون انهدام ناگزیر آن را مورد تجدید نظر قرار دادند و جوهر امپریالیسم و تضادهای عمیق درونی آن را کمک تئوریهای پوچی چون « اولترا امپریالیسم » مخفی نمودند. از نقطه نظر سیاسی نیز در تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا، تبلیغ سازش طبقاتی، گذار مسالمت آمیز و سفسطه‌های دیگری تجدید نظر نمودند و انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوری پرولتاریا مقاله رخواستند. تبلیغ اصل اپورتونیسیتی «هدف نهایی هیچ چیز، جنبش همه چیز» در برنامه سیاسی ارتجاعی خود که وسیله رنشتاین پیشنهاد گردید و طرز آشکار و کاملی ماهیت رویزیونیستی خود را عریان ساختند. در اثنای جنگ جهانی اول، این رویزیونیستها و طرز علنی شعار سوسیال شوینیستی « دفاع از میهن » را تبلیغ کردند و دین

طریق خود را کاملاً در موضع ورژواری قرار دادند. اینان دفاع از جنگ استعمارگرانه و تجاوز امپریالیستی کاملاً سیاست ورژواری تسلیم گردیدند. این اعمال چهره خائن آنان را آشکار نمود. در این زمان لنین قاطعیت تمام این اند خائن مبارزه ای ای امن رخاست و دین ترتیب رویونیسم انترناسیونال دوم (نماینده رنشتاین و کائوتسکی) در زمینه ایدئولوژی و سیاست و رشکستگی کامل و شکست دچار گردید. در این مبارزه، لنین دفاع از مارکسیسم و تکامل خشیدن آن نائل آمد.

- 1- مائوتسه دون: « سخنرانی در کنفرانس ملی حزب کمونیست چین در راه کار تبلیغاتی »
- 2- لنین: « مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس »
- 3- لنین: « مارکسیسم و رویونیسم »
- 4- لنین: « انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد »

## چرخش در سیاست آمریکا به سوی "جنگ سرد" در خاورمیانه "جدید" و آینده ایران

در آمد

به عقیده‌ی بخش قابل توجهی از تحلیل‌گران سیاسی که به نحله‌های مسلکی مختلف تعلق دارند، هیئت حاکمه‌ی آمریکا که در درون آن نماینده‌گان متعلق به جناح نومحافظه‌کاران در حال حاضر دست بالا را دارند، یک استراتژی مرحله‌ای جدیدی را در یک سال گذشته در خاورمیانه "جدید" و "بزرگ" اتخاذ و تعبیه کرده است که بررسی جناحهای آن برای شناخت بهتر عمل‌کرد نظام جهانی سرمایه و آینده خاورمیانه به ویژه ایران، حائز اهمیت است. هسته‌ی مرکزی این استراتژی مرحله‌ای از نظر دیدگاه این پژوهش‌گران، ایجاد و پیشبرد "جنگ سرد" جدید نه در سطح جهانی بلکه در حیطه‌ی خاورمیانه "جدید" بین آمریکا و ایران است. به عقیده‌ی این تحلیل‌گران، علت اصلی این چرخش در سیاست خارجی آمریکا بدون تردید شکست آمریکا در باتلاق جنگ عراق و عواقب ناشی از آن می‌باشد. اهم این پی‌آمدها و تبعات عبارتند از:

۱- کاهش روز افزون موقعیت و مقام آمریکا در جهان به عنوان یک ابر قدرت "بلامنازع" نظامی و نزول چشمگیر و بیش از پیش اعتبار سیاسی، دیپلماتیک و فرهنگی آن در اذهان و افکار عمومی بین‌المللی و لاجرم تشدید تضادهای متعدد بین آمریکا و قدرت‌های دیگر جهانی و منطقه‌ای.

۲- افزایش بیش از پیش بی‌اعتمادی و عدم اطمینان افشار مختلف مردم در آمریکا نسبت به سیاست‌های داخلی و خارجی هیئت حاکمه‌ی آمریکا به ویژه نسبت به کاخ سفید و کنگره‌ی آمریکا و لاجرم تشدید تضادهای موجود در داخل جناح‌های سرمایه‌داری کلان در درون حاکمیت.

۳- رشد و گسترش مبارزات توده‌های مردم در سراسر جهان از ونزوئلا، بولیوی و اکوادور در آمریکای لاتین گرفته تا کشورهای اروپائی، آفریقائی و آسیائی علیه قدر قدرتی و سیاست‌های مداخله‌گراییانه و نظامی‌گری‌های آمریکا در اکناف جهان.

به هر رو اگر ارزیابی این پژوهش‌گران و تحلیل‌گران از اوضاع مشخص خاورمیانه و چرخش در سیاست خارجی آمریکا مبنی بر تنظیم و تعبیه‌ی "جنگ سرد" جدید مناسب و مشخص و قابل تأمل باشد که من فکر می‌کنم هست، در نتیجه خیلی امکان دارد که گزینه‌ی حمله‌ی نظامی آمریکا به ایران نه تنها در پروژه‌ی آمریکای نومحافظه‌کاران به تعویق انداخته شده است، بلکه احتمال دارد برای حتی یک مرحله‌ای تاریخی از برنامه‌ی امپریالیستی آمریکا حذف شده باشد.

در این نوشته بعد از اشاره‌ی مختصر به تفاوت‌های چشمگیر بین برپائی "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه و "جنگ سرد" قدیم که در سطح جهانی توسط آمریکا به پیش برده شد، به بررسی ویژه‌گی‌ها و مولفه‌های "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه خواهیم پرداخت.

### تفاوت‌های قابل تأمل

آماده‌سازی "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه که در عرض یک سال گذشته از طرف هیئت حاکمه‌ی آمریکا اتخاذ گشته است، رابطه‌ای تنگاتنگ با تاریخ رشد و توسعه میلیتاریسم و پدیده امپریالیسم آمریکا در صد سال گذشته دارد. این سیاست جدید با پروژه‌ی دوره "جنگ سرد" قدیم که آمریکا نزدیک به چهل و چهار سال (۱۹۴۷-۱۹۹۱) بر مردم جهان اعمال گشت، دارای تفاوت‌هایی است که در اینجا به بخشی از آن‌ها اشاره می‌شود.

اتخاذ سیاست و عملکرد آن "جنگ سرد" یک پروژه‌ی جهانی بود که آمریکا آن را در اکناف جهان، به ویژه در مناطق استراتژیکی، پیاده کرد. در صورتی که اتخاذ سیاست "جنگ سرد" جدید فقط محدود به خاورمیانه "بزرگ" و یا "جدید" است که بخشی از جهان را در بر می‌گیرد. توسل و استفاده از حربه‌های چون "مبارزه علیه کمونیزم بین‌المللی" و جلوگیری از گسترش "نفوذ" اتحاد جماهیر شوروی به وسیله هیئت حاکمه آمریکا برای سراسر جهان تنظیم گشته و پیاده شد. در صورتی که حربه‌های فعلی مثل مبارزه علیه "تروریسم بین‌المللی"، "جهادیسیم" و اسلام "میلیتانت" عمده‌ها محدود به خاورمیانه‌ی بزرگ و مناطق هم‌جوار آن است و مثلاً در کشورهای آمریکای لاتین و جنوب و مرکز آفریقا به هیچ وجه کارایی نداشته و لذا مورد استفاده نیز قرار نمی‌گیرند.

"جنگ سرد" قدیم و تبلیغ آن توسط ایده‌نولوگ‌های نظام سرمایه مثل هانس مورگنشتا و جورج کنان و شاگردان وفادار آنان (هنری کیسینجر، زیبق بریژینسکی و ...) در متن و بطن سیاست‌های جناح "محافظه‌کاران رئالیست"، (توازن قوا، "منافع ملی" و "حوزه نفوذ" بلوک شرق و غرب) و سیاست‌های "همه‌جانبه" و "بازدارنده هسته‌ای" جناح "انترناسیونالیست‌های لیبرال" و بالاخره احترام فرمایشی و قراردادی به مرز و بوم کشورها و سازمان ملل متحد به پیش برده می‌شود. در صورتی که اتخاذ سیاست ایجاد "جنگ سرد" جدید بر اساس اندیشه‌های نو محافظه‌کارانه‌ای چون "پایان تاریخ"، "برخورد تمدن‌ها"، "حق طبیعی" آمریکا، رد نهاد‌های بین‌المللی و تبلیغ علیه "مهندس اجتماعی" (رد هر نوع اتخاذ برنامه‌های رفاهی از طرف دولت) بنا گشته است.

در دوره‌ی "جنگ سرد" قدیم، سرکرده‌ی کشورهای "پشت پرده‌ی آهنین" از دید محدثین "جنگ سرد"، اتحاد جماهیر شوروی بود که بعد از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، زمانی که نوکانها در دستگاه‌های دولتی راندر ریگان رئیس‌جمهور آمریکا به مقامات مهم دولتی منصوب گشتند، به اسم "امپراطوری شرارت" معروف گشت. از دیدگاه معماران "جنگ سرد" قدیم، اجزاء مختلف کشورهای "پشت پرده‌ی آهنین" و یا "بلوک شرق" به غیر از شوروی، عبارت بودند از: چین توده‌ای، کشورهای اروپای شرقی، کره شمالی، ویتنام، مغولستان، لائوس، کامبوج، کوبا و ... در ساختمان "جنگ سرد" جدید که بر خلاف "جنگ سرد" قدیم محلی و منطقه‌ای است و نه جهانی، سرکرده‌ی کشورهای "پشت پرده‌ی سبز"، جمهوری اسلامی ایران است که در سطح منطقه‌ی "خاورمیانه جدید" عمل می‌کند و از دید نو محافظه‌کاران (که در آغاز سال ۲۰۰۲ آن را به اسم یکی از سه عضو "محور شرارت" موسوم ساختند) رهبر "هلال شیعه" محسوب می‌شود و دیگر اجزاء "هلال شیعه" را در منطقه‌ی "خاورمیانه‌ی جدید" رهبری می‌کند. اجزاء دیگر "هلال شیعه" که در فرهنگ نو محافظه‌کاران بر اساس مدل "بلوک شرق" منتها در سطح منطقه‌ای و نه جهانی ساخته شده و در "پشت پرده سبز" قرار دارند به غیر از خود دولت جمهوری اسلامی، عبارتند از: سوریه، حزب الله لبنان، حماس در نوار غزه و شیعیان ساکن کشورهای عراق، پاکستان، بحرین، عربستان سعودی و ... انگاشت موجودیت "هلال شیعه"، ترکیب بندی اجزاء آن، و دیگر مفاهیمی چون "جهادیسیم"، اسلام "میلیتانت" ("اسلامیسم") و "تروریسم بین‌المللی" در بحبوحه‌ی رشد و توسعه‌ی "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه مثل انگاشت‌های "بلوک شرق"، ترکیب بندی اجزاء آن در "پشت پرده‌ی آهنین"، و مفاهیمی چون "کمونیزم بین‌المللی"، گسترش "نفوذ شوروی" و "خطر کمونیزم" در دوره‌ی "جنگ سرد" قدیم در سطح جهان نه تنها با واقعیت‌های عینی و زمینی کوچکترین سنخیت و مطابقتی ندارند بلکه به غایت مثل تقسیم بندی

جهان به "بلوک" شرق و غرب در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، یک جناح بندی کاذب و تحریف شده است.

در این نوشته پیش از این که به تحلیل و تشریح "جنگ سرد" جدید در خاورمیانه جدید و مضامین مربوط به آن ("هلال شیعه"، "تروریسم بین المللی" و ...) بپردازیم، نگاهی اجمالی به ریشه ها و علل ایجاد ساختمان "جنگ سرد" قدیم می اندازیم. تعمیق دانش ما از مؤلفه ها و ویژگی های "جنگ سرد" قدیم که با فراز و نشیب های خود نزدیک به چهل و چهار سال (۱۹۴۷-۱۹۹۱) طول کشید و موجب خسارات و تلفات شدیدی در زندگی بشریت زحمتکش گشت (که بعضی از پژوهشگران مقدار آن را بیشتر از جمع کل خسارات و تلفات جنگ های جهانی اول و دوم تخمین زده اند) به تحلیل و آینده نگری ما در مورد اوضاع مشخص خاورمیانه و آینده ایران کمک فراوان خواهد کرد. به قول محمد علی قوسی (فرزانه) و رفقای همکارش با استفاده از مترسک ها و لولو خورخوره هائی چون "کمونیسم بین المللی" تلاش می کردند که با کشیدن یک "پردهی آهنین" کاذب و تقسیم جهان به دو بخش مصنوعی "بلوک شرق" و "بلوک غرب"، "اروپای شرقی" و "اروپای غربی"، مردم جهان به ویژه اقشار مختلف نیروها و سازمانهای سیاسی بینابینی را به سوی حمایت از سیاست های سیطره جویانه و مداخله گرایانهی آمریکا بکشانند. لذا آمریکا با استفاده از "خطر کمونیسم بین المللی" و با توسل به جنگ های غیر مستقیم "وکالتی" توانست با پیش بردن دو جنگ تمام عیار (جنگ کره ۱۹۵۰-۱۹۵۴ و جنگ ویتنام ۱۹۶۲-۱۹۷۴) هژمونی و حضور نظامی و سیاسی خود را در کشورهای آسیای جنوب شرقی و شرق آسیا بسط و مستحکم سازد. در واقع امروز بیشتر از هر زمانی در گذشته با دسترسی به مدارک و اسناد دولتی که در دوره چهل و چهار ساله "جنگ سرد"، پژوهشگران متعدد و متعلق به نحله های متنوع مسلکی و سیاسی بر آن هستند که نه تنها "جنگ سرد"، "پردهی آهنین" و "بلوک" های شرق و غرب یک سری اوهام و بخشی از توهمات بودند که ایده‌ئولوگ های نظام جهانی سرمایه در اذهان عمومی بین المللی به ویژه در بین دولتها و نیروهای سیاسی بین المللی، ایجاد کرده بودند، بلکه "خطر کمونیسم بین المللی" و گسترش اتحاد جماهیر شوروی نیز سرازیرهای ذهنی بیش نبوده (که هیئت حاکمه آمریکا در اذهان جهانیان به وجود آورده بود که با گسترش سیاست های نظامی گری خود هژمونی خود را در جهان به ویژه در کشورهای جهان سوم بسط دهد) و با واقعیت های عینی و زمینی در تضاد آشکار بودند.

بدون تردید در آن زمان کشورهای هائی در جهان بودند که در آنها احزاب کمونیست در حاکمیت قرار داشتند مانند شوروی، چین، لهستان، کره شمالی، ویتنام شمالی و ..... ولی این کشورها و احزاب حاکم در آنها نه تنها در سازمانی که همبستگی بین المللی آن ها را به نمایش بگذارد، متشکل نبودند بلکه امروز قطعاً احتمال داده می شود که نبود آن سازمان بین المللی - انترناسیونال کمونیستی - می تواند یکی از عوامل فروپاشی و تجزیه کشورهای شوروی و اروپای شرقی از یک سو و چرخش به راست و پیشروی در راه سرمایه داری در چین باشد. به عبارت دیگر، "کمونیسم بین المللی" وجود نداشته که تازه "خطر" هم محسوب گردد. اشاره به چندین واقعه مهم تاریخی در سال های ۱۹۴۸-۱۹۵۴ (یعنی مرحله اوجگیری تبلیغات پرهیاهوی "جنگ سرد" در جهان علیه کمونیست ها و سرکوب گری های ماکارتیسم در آمریکا) به خوبی نشان می دهد که کشورهای هائی که در آنها احزاب کمونیست بر سر کار بودند به طور قابل ملاحظه ای مستقل از یک مرکزیت بین المللی عمل می کردند:

۱- در سال های ۱۹۴۸-۱۹۵۲ کشور یوگوسلاوی تحت رهبری تیتو از جنبش کمونیستی بریده و در دهه‌ی بعد به تدریج بعد از شرکت در "کنفرانس باندونگ" (۱۹۵۵) به عضویت رهبری "کشورهای غیر متعهد" پیوست.

۲- در سال ۱۹۵۰، کیم ایل سونگ (رهبر حزب کمونیست کره و رهبر دولت کره شمالی) بدون تشویق و یا رضایت دولت ها و احزاب شوروی و چین وارد جنگ با کره جنوبی گشت. دولت شوروی در سال ۱۹۵۱، زمانی از نظر تسلیحاتی به کمک کره شمالی شتافت که آمریکا با پیاده ساختن نیم میلیون سرباز آمریکائی و موفقتنش جنگ تمام عیاری را علیه کره شمالی آغاز کرد. شایان توجه است که چین توده ای زمانی وارد جنگ کره شد که دولت آمریکا و تعدادی از ارتشیان عالی‌رتبه‌ی آمریکا مثل ژنرال مک آرتور اعلام کردند که ابعاد جنگ کره را به داخل خاک چین نیز گسترش خواهند داد.

۳- بر خلاف تبلیغات پر هیاهوی ایده‌نولوگ های آمریکائی دایر بر این که در جنگ ویتنام، آمریکا برای بقای آزادی و دموکراسی در جهان می جنگید تا با جلوگیری از خطر گسترش کمونیسم به کشورهای آسیا، بقای دموکراسی و آزادی را در جهان تضمین سازد، جنگ ویتنام که دوازده سال طول کشید و به کشورهای کامبوج و لائوس نیز سرایت کرد تلاش آمریکا در جهت سرکوب جنبش رهایی بخش مردم ویتنام برای استقلال و آزادی از اسارت و وابسته‌گی به کشورهای امپریالیستی ژاپن (۱۹۴۰-۱۹۴۵)، فرانسه (۱۹۴۵-۱۹۵۴) و آمریکا (۱۹۶۲-۱۹۷۲) بود. مبارزات مردم ویتنام تحت رهبری هوشی مین، فام وان دونگ و ژنرال جی‌اپ، ریشه در تلاش مردم ویتنام برای آزادی و استقلال داشت و نه "خطر کمونیسم بین المللی" که از آن دولت های جانسون و نیکسون به عنوان یک لولو خور خوره استفاده کرده و با ایجاد رعب و هراس در بین مردم، موفق شدند که با قتل عام نزدیک به یک میلیون کمونیست و دیگر نیروهای برابری طلب و ملی گرا در اندونزی و سرنگونی دولت ملی احمد سوکارنو در سال ۱۹۶۵، بر ذخایر نفتی آن کشور که چهارمین کشور نفت خیز در داخل سازمان اوپک بوده و هست، سلطه یابند. دولتیان آمریکائی در رسیدن به اهداف استراتژیکی جهانی خود، فقط به جنگهای غیرمستقیم وکالتی، که در آنها هیچ وقت دو ابر قدرت نظامی جهان شوروی و آمریکا در مقابل هم درگیری نظامی پیدا نکردند، اکتفا نکردند. آنها در رسیدن به منویات امپراطوری خود به گزینه های دیگری مثل کودتا، اشتعال جنگ های داخلی، اشاعه‌ی افکار و بینش های ضد کمونیستی و ضد برابری (به وسیله سازمان جاسوسی "سیا") را در سراسر جهان در دوره "جنگ سرد" به کار بردند که بررسی آنها در یک دورنمای تاریخی و عطف به گذشته به شناسائی ما از چند و چون سیاست فعلی آمریکا- توسل به اشتعال "جنگ سرد" در خاورمیانه کمک های مؤثری می کند. (برای اطلاع بیشتر به مقاله دیگر در همین شماره در رابطه با نقش "سیا" رجوع کنید).

مداخله گری در امور داخلی کشورهای جهان به ویژه کشورهای جهان سوم، از طریق کودتاهای "درباری" و نظامی، یکی از گزینه های اصلی هیئت حاکمه آمریکا در دوره "جنگ سرد" بود. تعداد بی شماری از مورخین سیاسی دنیای معاصر بر آن هستند که اولین کودتای مهم و موفق آمریکا در دوره "جنگ سرد" که بعد ها پیروزی آن قدم مؤثری در پیشبرد استراتژی جهانی آمریکا محسوب گشت، کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ (۱۹ اوت ۱۹۵۳) و سرنگونی دولت ملی مصدق در ایران بود.

این واقعیتی است غیر قابل انکار که تعدادی از رهبران جبهه ملی (آیت الله ابوالقاسم کاشانی، دکتر مظفر بقائی، حسن مکی و ....) به خواست و عنایت آمریکا (و نه صرفا به خاطر ترس و هراس از "خطر گسترش کمونیسم" در ایران)، به تدریج در بهار سال ۱۳۳۲ از دولت ملی مصدق انشعاب کرده و با دربار، ارتشیان عالی رتبه و ملاکین کلان به پای همکاری در سرنگونی دولت ملی شتافتند. مضافا، این امر نیز مبرهن است که رهبری حزب توده نیز به خاطر رعایت بعضی ملاحظات بین المللی (وابسته‌گی به حزب و دولت شوروی) در آستانه‌ی کودتا با بی عملی و نا کارائی خود نتوانست و یا نخواست در مقابل کودتا دست به یک مقاومت (که قابلیت آن را چه از

نظر سیاسی و تشکیلاتی و چه از نظر نظامی دارا بود) به زند . ولی آنچه که مهم تر به نظر می رسد این واقعیت است که آمریکا در ماه های پرتلاطم پیش از کودتا، موفق شد با استفاده از لولو خورخورهی "خطر گسترش کمونیزم" نیروهای بینابینی را در ایران به سوی خود جلب کرده و افکار عمومی جهانی را به ویژه در آمریکا و اروپا به پذیرش "اجتناب ناپذیر" کودتای نظامی و نگهداری و حفظ ایران از نیافتادن به پشت "پردهی آهنین" کاذب آماده سازد.

هدف آمریکا از کودتا در ایران جلوگیری از نفوذ و "گسترش خطر کمونیزم" در ایران و خاورمیانه نبود. گزارشات و اسناد سازمان جاسوسی و امنیتی "سیا" که اخیرا بعد از گذشت پنجاه و اندی سال در دسترس عموم از طرف خود "سیا" قرار گرفته اند، حاکیست که در آن روزگاران به ویژه از ماه مارس تا اوت ۱۹۵۳ ( از زمان درگذشت استالین تا وقوع کودتای ۲۸ مرداد)، رهبران حزب و دولت شوروی نه تنها کوچکترین نیت و برنامه ای جهت گسترش کمونیزم در خارج از شوروی نداشتند بلکه در داخل خود شوروی درگیر رقابت های شدیدی حتی خونین بر سر رهبری و جانشینی استالین بین خود بودند.

هدف آمریکا از کودتای ۲۸ مرداد، پایان دادن به تلاش مردم ایران در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در جهت گسست از مدار نظام جهانی سرمایه از یک سو و از اعمال سلطه‌ی بلامنزاع و انحصاری آمریکا بر منابع نفتی ایران از طریق تضعیف نقش و موقعیت انگلستان در حوزه های نفتی ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه از سوی دیگر بود. به عبارت دیگر، آمریکا نه تنها با استفاده موفقیت آمیز از مترسک های "پشت پردهی آهنین" و "خطر گسترش کمونیزم" با مداخلات و نظامی گری های خود به تاراج منابع طبیعی و انسانی کشورهای جهان سوم شدت بخشید، بلکه به تدریج سرکردهگی خود را در "بلوک غرب" با تضعیف موقعیت و نقش رقبای امپریالیست خود- مثل انگلستان در خاورمیانه و شبه قاره هند و فرانسه در هندوچین و آفریقای غربی و هلند در اندونزی و بلژیک در کنگو- اعمال و تثبیت ساخت.

آمریکا سلطه‌ی خود را بر منابع طبیعی نیمکره‌ی غربی (آمریکای لاتین و جزایر کارائیب) از طریق جنگ و کودتا تضمین ساخته و به شکرانه‌ی عملکردهای "دکترین مونرو" کلیه‌ی آن منطقه را به "حیاط خلوت" امپراتوری خود تبدیل ساخته بود. در دوره‌ی "جنگ سرد"، آمریکا در جهت افزایش درجه‌ی دست رسی به منابع خاورمیانه را در دستور کار خود قرارداد. اندیشه‌ی "دسترسی به منابع" که در گزارشی از طرف وزارت امور خارجه تحت نام "سیاست نفتی ممالک متحده" در آوریل ۱۹۴۴ تهیه گشته بود، بعد از پایان جنگ جهانی دوم و آغاز دوره‌ی "جنگ سرد"، توسط هیئت حاکمه‌ی آمریکا به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد. این سیاست بر آن بود که از طریق توسعه‌ی "اصل سیاست درهای باز"، ممالک متحده تلاش خواهد کرد "دسترسی عادلانه" به منابع طبیعی در دیگر نقاط جهان داشته باشد. بر اساس این سیاست، آمریکا موفق شد که بعد از تضعیف موقعیت انگلستان در ایران، در عرض یک سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد، موقعیت برتر خود را تضمین سازد.

بعد از کودتا ، نزدیک به یک سال انگلستان هنوز در کنترل بر نفت ایران دست بالا را داشت ولی آمریکا در سال ۱۹۵۴ با تشکیل کنسرسیوم نفت، به هژمونی نفتی انگلستان در ایران خاتمه داده و بعد از آن به تدریج کمپانی های نفت آمریکا موقعیت متوقفی را در دسترسی به منابع نفتی ایران کسب کردند.

در دوره "جنگ سرد" الگو و مدل موفقیت آمیز کودتای ۲۸ مرداد توسط ایده‌نولوگ های نظام جهانی مثل داند و یلبر در کتاب های دستی شرح و تدوین گشته و برای استفاده در اختیار کودتاچیان نظام در مناطق مختلف جهان قرار گرفت. این مدل که به نام "مأموریت ایچکس" در محافل امنیتی و جاسوسی معروف گشت ، در طول بیست سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد (از ۱۹۵۳-۱۹۷۳) به

کار گرفته شده و توسط کودتاچیان در کشورهای مهم جهان پیاده گشت. تعدادی از این کشورها که آمریکا موفق شد در آن‌ها به بهانه مبارزه علیه "کمونیسم بین‌المللی" و جلوگیری از "گسترش نفوذ شوروی" کودتاهای مدل "ایجکس" را آماده و پیاده سازد، عبارت بودند از: گواتمالا (۱۹۵۴)، پاکستان و تایلند (۱۹۵۸)، کنگو (۱۹۶۰)، لائوس (۱۹۶۱)، جمهوری دومینیک (۱۹۶۲)، عراق (۱۹۶۳)، یونان (۱۹۶۴)، غنا و اندونزی (۱۹۶۵)، فیلیپین (۱۹۶۹)، کامبوج (۱۹۷۰) و بالاخره شیلی (۱۹۷۳).

بعد از فاجعه دردناک کودتای یازده سپتامبر ۱۹۷۳ در شیلی و قتل سالوادور آلنده رئیس‌جمهور سوسیالیست شیلی، هیئت حاکمه‌ی آمریکا بعد از مدت نزدیک به سی سال (تا سال ۲۰۰۲) از تنظیم، آماده‌سازی و پیاده‌کردن کودتاهای مدل ایجکس در کشورهای جهان سوم دست برداشته و برای پیشبرد منویات جهانی خود الگوهای جدید مداخله‌ای را طرح و تنظیم کرد که عبارت بودند از:

۱- حمله‌های نظامی مستقیم (مثل حمله به گرانادا در کارائیب در سال ۱۹۸۳، حمله به پاناما و آفریقا در ۱۹۹۵، حمله به هائیتی در ۱۹۹۸، حمله به افغانستان در ۲۰۰۱ و بالاخره حمله به عراق در ۲۰۰۳).

۲- توسعه و شیوع انقلابات مختلف رنگین (مخملی، نارنجی و .....) در کشورهای سابق "بلوک شرق" (لهستان، چکسلواکی، بلغارستان، صربستان و ....) و در جمهوری‌های سابق شوروی (گرجستان، اوکراین و ....)

۳- اشتعال و حمایت از جنگ‌های داخلی در کشورهایی مثل یوگسلاوی سابق، رواندا، بروندي، تیمور شرقی، کنگو (کین شاسا)، سیرالئون، لیبیریا و ....

ن.ناظمی - مرداد ۱۳۸۶

ادامه دارد

## نقش سازمان جاسوسی "سیا" در دوره جنگ سرد قدیم

سازمان امنیتی "سیا" نقش فراگیر کلیدی در پیشبرد سیاست های طبقه ی حاکمه ی آمریکا در دوره ی جنگ سرد قدیم ایفا می کرد. به غیر از نقش کلیدی که "سیا" در آماده سازی و پیاده کردن نزدیک به ۵۲ فقره کودتای نظامی در کشورهای آفریقا، آسیا ، اقیانوسیه ، آمریکا لاتین و جزایر کارائیب به عهده داشت ، این سازمان جاسوسی در گسترده های دیگر نیز فعالیت کرده است.

درباره گستره های متنوعی که در آنها "سیا" وارد عمل شده و فعالیت می کرد، کتاب ها و مقالات متعددی در پنجاه و پنج سال که از تأسیس این سازمان می گذرد نوشته شده اند که بررسی آنها برای تحلیل گران و مورخین و فعالین سیاسی حائز اهمیت می باشند. خود سازمان سیا در ماه ژوئن ۲۰۰۷ مجبور شد که تحت فشار افکار عمومی در جهان و به ویژه در آمریکا ، دست به انتشار اسناد و گزارشات محرمانه ی " سیاه" در پنجاه و پنجمین سال تولد خود بزند. این اسناد و گزارشات که فعالیت های غیر قانونی و جنایات سازمان " سیا" را در اکناف جهان از سال ۱۹۵۳ ( سال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) تا سال ۱۹۷۳ ( کودتای یازده سپتامبر در شیلی و قتل سالوادور آلنده) می گیرند ، از طرف مایکل هیدن رئیس " سیا" در سخنرانی اش در ۲۱ ماه ژوئن ۲۰۰۷ در کنفرانس مورخین سیاست خارجی" به اسم " جواهرات خانواده گی" موسوم شد، این اسناد و گزارشات که فقط بیست سال از فعالیت های سیا را در دوره ۱۹۵۳-۱۹۷۳ در بر می گیرند، حاوی مطالبی است که در این جا به بررسی بخشی از آنها می پردازیم:

تلاش در ترور و قتل رهبران جنبش های رهایی بخش ملی و کمونیست ها در کشورهای جهان سوم: به طور نمونه پیشنهاد به شاه ایران در پاییز ۱۹۵۳ که صلاح است که او بعد از دستگیری دکتر حسین فاطمی که بعد از وقوع کودتا مخفی شده بود، او را اعدام کند. این پیشنهاد که از طرف سفیران آمریکا و انگلیس در یک ملاقاتی خصوصی با حمایت و عنایت ماموران عالی رتبه " سیا" به شاه تسلیم شده بود، در سال ۱۹۵۴ بعد از دستگیری فاطمی و محاکمه ی قلابی و غیرقانونی وی، به مورد اجرا گذاشته شد. نمونه های دیگر این نوع ترورها و قتل ها توسط سازمان " سیا " قتل پاتریس لومومبا رهبر کشور کنگو در سال ۱۹۶۰ و ترور سالوادور آلنده رئیس جمهور سوسیالیست شیلی در جریان کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ بود. در این دوره سازمان " سیا" تلاش کرد که حداقل در هفت نوبت فیدل کاسترو را نیز ترور و یا مسموم سازد، ولی موفق نشد. یک بار "سیا" به رهبر مافیای شیکاگو ( سام جیانکانا) متوسل شد که از طریق تزریق یک قرص سمی ( که توسط خود سیا ساخته شده بود) به غذای کاسترو، او را به هلاکت برساند. جاسوسی در داخل آمریکا برای شناسایی فعالین سیاسی چون ملکم ایکس، رهبران " حزب پلنگ های سیاه " و .... حذف فیزیکی آنان از طریق ترور و عموماً از طریق آدم ربایی نیز از آن جمله اند. شایان ذکر است که طبق قانون اساسی آمریکا و مقررات دولتی قرار بر این است که نوع جاسوسی در داخل آمریکا توسط " اف بی آی" ( دفتر فدارل تحقیقات) که یک نهاد سری پلیسی در داخل وزارت دادگستری آمریکا است ، انجام گردد و " سیا" فقط ماموریت دارد که در خارج از آمریکا به جاسوسی و آدم ربایی اقدام ورزد.

نفوذ در داخل احزاب و سازمانهای چپ و به ویژه کمونیست ها و روخوانی هر نامه ای که از آمریکا توسط افراد و یا سازمانها به کشورهای شوروی، چین و .... توسط پست فرستاد می شد: باید اضافه کرد که امر نفوذ در داخل سازمانهای چپ توسط " سیا" در جهت ایجاد انشعاب ، تشتت فکری و بدگمانی در بین اعضاء و بالاخره تضعیف و انحلال این سازمانها بیش از سی سال پیش توسط سیمور هرش طی مقالاتی در سالهای ۱۹۷۲-۱۹۷۴ بر ملا گشته بود. گستره ی فرهنگی که

در آن "سیا" نقش کلیدی مهمی را در دوره " جنگ سرد" بازی می‌کرد، در کشورهای مختلف جهان بود. در این زمینه " سیا" تلاش می‌کرد با اشاعه‌ی اندیشه‌های ضد برابری و ضد کمونیستی از طریق نفوذ و سپس تأثیر گذاری بر روی نهادهای فرهنگی و روشن‌فکران، از یک سو جنبش‌های رهایی بخش ملی را اخته و تضعیف سازد و از سوی دیگر با تبلیغات علیه " کمونیزم بین المللی"، " خطر سرخ" و " خطر زرد" افشار مختلف مردم به‌ویژه شاعران، نویسندگان و دیگر روشن‌فکران بینابینی را از مبارزه در راه هر نوع برابری طلبی و آزادیهای دموکراتیک متوقف ساخته و توجه اکثر آنها را به حمایت و جانب‌داری از سیاست کاخ سفید و " دنیای آزاد" جلب سازد.

"سیا" از طریق گروه‌های متعلق به خود و با استفاده از بینادهای سرشناسی مثل " بنیاد فورد"، و " بنیاد راکفلر" و بعد " بنیاد هریتاژ" و " بنیاد موقوفات ملی برای دموکراسی" (NED) در سامانه‌های فرهنگی کشورهای مختلف جهان نفوذ کرده و در مواقع گوناگون سازمان‌دهی کنفرانس‌های فرهنگی و نمایش‌گاه‌های هنری و کنسرت‌های با شکوه را به عهده می‌گرفته است. مضافاً " سیا" آثار نویسندگان و شاعرانی را که خط و سیاست جهانی‌اشنگن را تصدیق و یا مورد توجیه قرار می‌دادند، منتشر می‌ساخت و در مواقع متعددی در گسترش هنرهای انتزاعی (آبستره) در رودر روئی با آثار هنری و ادبی که دارای محتوای ضد نظام جهانی سرمایه و یا پیام اجتماعی بودند، نقش اساسی بازی می‌کرد. " سیا" در دوره‌ی " جنگ سرد" قدیم به خیلی از روشن‌فکران در کشورهای مختلف جهان، منجمله در خود آمریکا، کمک مالی می‌کرد. بعضی از این روشن‌فکران به طور مستقیم و آگاهانه از " سیا" حقوق دریافت می‌کردند و بخش مهم دیگری نیز که به طور " غیر مستقیم" حقوق بگیر بودند، بعداً ادعا کردند که هیچ وقت آگاهی نداشتند که در تهیه و اجرای پروژه‌های فرهنگی " سیا" دست داشته‌اند. البته خیلی از روشن‌فکران و هنرمندان ضد نظام جهانی سرمایه موفق شده بودند که به هویت این روشن‌فکران سیاسی و " امنیتی" حقوق بگیر در آن دوره آگاهی یابند و لذا در برخورد با آنها احتیاط لازمه را به‌جا می‌آوردند. ولی آنچه که در اینجا شایان توجه است این است که در آن دوره بودند روشن‌فکران و استادان حقوق‌بگیری که سالها با معرفی و جا زدن خود به عنوان سمپات و حامی جنبش‌های صلح‌خواهی، استقلال‌خواهی و ضد امپریالیستی نه تنها موفق شدند که با مهارت هویت خود را از انظار و توجه روشن‌فکران ضد نظام جهانی پنهان نگه‌دارند، بلکه با توسل به ترفندهای جاسوسی موفق شدند که در میان فعالین سیاسی چپ، ملی‌گرا و دموکرات‌مقام و منزلتی کسب کنند و به محفل‌ها و دوره‌ها و جرگه‌های آنان نفوذ کنند. در اینجا در ارتباط با ایران باید از دو نفر محقق و روشن‌فکر – دکتر داند و ویلبرو دکتر ریچارد کاتم – نام برد. این دو روشن‌فکر که در سالهای مبارزاتی ملی شدن صنعت نفت و در دوره ۲۷ ماهه‌ی حکومت ملی دکتر مصدق در ایران زنده‌گی می‌کردند، به‌قدری با مهارت و هوشیاری به حمایت خود از خواسته‌های استقلال طلبانه و دموکراتیک مردم ایران تظاهر می‌کردند که تعداد قابل توجهی از روشن‌فکران آنها را به محافل سیاسی خود دعوت کرده آنها را از تبار هاوارد باسکرویل محسوب می‌داشتند. غافل از این‌که این دو محقق و استاد دانشگاه در آن سالهای پر تلاطم، به‌طور مستقیم برای سازمان " سیا" کار می‌کردند. دونالد ویلبر که چندین سال در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد و مورد اعتماد دانشجویان خود بود، با ماموران عالی‌رتبه نظامی و سیاسی " سیا" که در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۳۱ (بعد از پیروزی قیام تاریخی سی تیر ۱۳۳۱) و در نیمه‌ی اول سال ۱۳۳۲ ( بعد از قتل محمود افشار طوس، رئیس شهربانی وفادار دولت ملی) خود را برای اجرای ماموریت ایجکس ( کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲) آماده می‌کردند، تماس مستقیم و دائمی داشت. بعد از پیروزی موفقیت آمیز کودتای ۲۸ مرداد، ویلبر نتیجه‌گیری و جمع‌بندیهای این ماموریت را در یک کتاب به عنوان یک رهنمود به رشته

تحریر در آورد. این کتاب به عنوان یک رهنما سالها مورد استفاده‌ی کودتاچیان در اکناف جهان به‌ویژه در کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین قرار گرفت.

کاتم نیز سالها در دوره اقامت خود در تهران با تظاهر به حمایت از جنبش ملی‌گرایی و ملی‌شدن صنعت نفت، روشن‌فکران زیادی و از جمله ملی‌گرایان، را خاطرخواه خود ساخت. بعد از بازگشت از ایران به آمریکا، کاتم کتابی به نام "ناسیونالیسم در ایران" در سال ۱۹۶۴ منتشر کرد که در آن حمایت خود را از مبارزات ملی‌مردم ایران و رهبری مصدق اعلام کرد. در دهه ۱۹۶۰، کاتم در میان دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا، به عنوان یک روشن‌فکر محقق آمریکایی معروف گشت و در سال ۱۹۷۰ رسماً از شرکت در جنبش‌های دو هزار و پانصد ساله خود داری کرده و در عوض دعوت دانشجویان درون کنفدراسیون را برای سخنرانی در کنفرانس‌های ضد جشنهای دو هزار و پانصد ساله پذیرفت. هویت امنیتی کاتم هیچ‌وقت و تا زمان فوت او که در اواسط دهه‌ی ۱۹۹۰ اتفاق افتاد، بر ملا نگشت. در سال ۲۰۰۳، در پنجاهمین سال‌گرد کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲، اسناد و مدارک متعددی از طرف وزارت امور خارجه‌ی آمریکا به‌همین مناسب برای اولین بار منتشر شد، که نشان داد که کاتم نیز مثل بعضی از روشن‌فکران محقق، سالها در خدمت و حقوق‌بگیر سازمان "سیا" بوده و در جریان اقامتش در ایران با کرمیت روزولت و دیگر دست‌اندرکاران کودتای بیست و هشت مرداد در تماس بوده است. تعداد این نوع روشن‌فکران و هنرمندان حقوق‌بگیر از "سیا" در خود آمریکا و کشورهای اروپایی در سالهای اوج‌گیری "جنگ سرد" قدیم دو چندان بود. نشریات تحقیقی متعددی توسط روشن‌فکران در این دوره در آمریکا و در اروپا انتشار می‌یافتند که مدیران آنها به طور "مستقیم" و یا "غیرمستقیم" از "سیا" حقوق و یا کمک مالی می‌گرفتند، اهم این نشریات عبارت بودند از: "Encounter" "New Leader" "Kenyan Review" "Partisans Review". این نشریات و گرداننده‌گان آنها در ظاهر وانمود می‌کردند که به احزاب حاکم درون حاکمیت در آمریکا تعلق ندارند و حتی با سیاست‌های آنها مخالفند. در میان روشن‌فکرانی که از "سیا" کمک مالی گرفتند و عموماً در نشریات فوق‌مقالات انتقادی می‌نوشتند، نام اشخاص زیر ذکر گردیده‌اند: - ایروین کریستول - ملوین لسکی - اسایاه برلین - استفن اسپندر شاعر و سردبیر مجله Encounter در لندن - سعیدی هووک (فیلسوف و سردبیر مجله "Partisan") - مکوین لسکی ، سردبیر "The New Leader" - دانیل بل ناشر - درایت بل ناشر - دوایت مک - Interest - چلاد میلوش - رابرت لوول - اروین هوو ناشر مجله "Dissent" - هانا آرنه (نویسنده کتاب "ریشه‌های توتالیتاریسم" - ماری مک کارتی (نویسنده و ژورنالیست معروف).

این نویسندگان با نشر مجلات و گاهنامه‌های مختلف در پنجاه و چهار سال دوره "جنگ سرد" قدیم (۱۹۴۷-۱۹۹۱) دارای نام و مقام بوده و جزو روشن‌فکران شاخص و سرشناس محسوب می‌شدند. ولی تا زمان چاپ کتاب "سیا" و "جنگ سرد فرهنگی" توسط خانم فرانسیس ساندرز در سال ۱۹۹۸، بسیاری از مردم و فعالین سیاسی نمی‌دانستند که این افراد معروف و "سرشناس" به‌طور مستقیم و غیرمستقیم از "سیا" حقوق می‌گرفتند.

در کشورهای اروپایی نیز "سیا" روشن‌فکران ضد کمونیست و ضد جنبش‌هایی برابری‌طلبی را تحت عنوان "چپ دموکرات" "لانسه" و محبوب می‌ساخت. این روشن‌فکران شامل چپ‌های سابق مثل اگناسیو سیلونی، استفن اسپنسر، آرتور کوستلر، ریمون آرون، جورج اورول و آندره ژید بودند.

در دهه‌ی ۱۹۵۰، "سیا" با کمک سیدنی هووک برای تشکیل "کنگره‌ی آزادی فرهنگی" هزینه‌ای سنگین را متقبل شد. این سازمان در واقع یک نوع "ناتو"ی فرهنگی بود که انواع و اقسام چپ‌های سابق و روشن‌فکران راست ضد شوروی و ضد استالین را متشکل می‌ساخت. زنده‌گی

فرهنگی این روشن‌فکران، زنده‌گی پر از مبارزه علیه دست آوردهای اتحاد جماهیر شوروی تحت نام مبارزه علیه "استالینیسم" و دولت گرائی بود.

این روشن‌فکران به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰، از منابع مالی هنگفت و فرصت‌های مناسبی که "سیا" در اختیار آنها می‌گذاشت، استفاده می‌کردند و از سرمایه‌داری و ارزشهای حاکم بر بازار در "جهان آزاد" تحت نام "فرهنگ غربی" و ارزشهای "سیاسی آمریکایی و اروپایی" دفاع می‌نمودند. آنها با هیاهو تبلیغات وسیع تحت عنوان "مرگ بهتر از سرخ بودن است"، به ضدیت علیه صلح خواهی، برابری طلبی و سیاست‌های "استالینیستی" در شوروی و چین برمی‌خاستند. در زمان اوج‌گیری مک‌کارتیسم در آمریکا، این روشن‌فکران و هنرمندان حقوق‌بگیر تحت نام مبارزه علیه "توتالیتاریسم استالینیستی" به دفاع از مبارزات امپریالیست‌ها در الجزیره، ویتنام و ... پرداخته و سیاست‌های نژادپرستانه‌ی رایج در آمریکا را به بهانه‌ی مبارزه علیه "کمونیسم بین‌المللی" و "خطر سرخ" توجیه می‌کردند.

آنچه که در مورد این روشن‌فکران مختلف جلب توجه می‌کند، این است که آنها همیشه خود را به عنوان "جوینده‌گان حقیقت"، "هومانیست"، "روشن‌فکران شیدا" و یا هنرمندان وارسته و طرفدار "هنر برای هنر" معرفی می‌کردند و بعدها، از این که در دهه‌ی ۱۹۵۰ برای "سیا" کار کرده و حقوق‌بگیر آن سازمان بودند، اظهاربی‌اطلاعی کرده و خود را به "نادانی" می‌زدند. چه‌گونه امکان داشت که این روشن‌فکران سالیان درازی متوجه فقدان حتی یک نقد از جانب‌شان در برخورد به سیاست‌های نژادپرستانه و امپریالیستی دولت‌های آمریکا (در آمریکای لاتین)، فرانسه در ویتنام (۱۹۴۸-۱۹۵۴) و الجزیره (۱۹۵۶-۱۹۶۲)، انگستان در مالایا و برمه (۱۹۴۸-۱۹۵۳) نگردند! در عرض ۱۰ سالی که راسیسم، میلیناریسم و امپریالیسم آمریکا در دهه‌ی معروف به دوره‌ی مک‌کارتیسم (۱۹۴۸-۱۹۵۷) تشدید یافته بود، این روشن‌فکران به اصطلاح "بی‌طرف" و "شیدا" در گردهمائی‌های مختلف فرهنگی و آکادمیک که برپا می‌کردند، کوچک‌ترین اشاره و انتقادی به سیاست‌های نژادپرستانه و امپریالیستی طبقه حاکم آمریکا، نمی‌کردند.

ن.ناظمی - شهریور ۱۳۸۶

## اشک تمساح امپریالیسم !

"عشق عمیق" آمریکا و اروپا به عدم رعایت حقوق بشر در میانمار (برمه) از کجا سرچشمه می گیرد؟ چند روزی است که خبرگزاری ها و رسانه های آمریکا و اروپا به دستور دولت های مطبوعشان علاقه ی بسیار شدیدی به سرنوشت مردم میانمار و اعتراضات راهبان بودایی نشان می دهند. مطبوعات سازمان "سیا" مانند "راديو فردا" یا رادیوی دولتی آمریکا در گزارشات مفصلی به هواداری از و سینه زنی برای حقوق بشر و آزادیهای مدنی مردم میانمار می پردازند. بی بی سی و رادیوی دولتی آلمان و دیگر رسانه های وابسته به دول غربی ایدا به این که این مبارزات به رهبری عقب مانده ترین گرایشات مذهبی در برمه صورت می گیرد، اهمیتی نداده و همه تلاششان را در جهت سرنوشتی دولت دیکتاتوری نظامی برمه به کار گرفته اند.

برای یک ناظر بی طرف این نکته که ناگهان تمامی رسانه های غربی به ملت بی نوا و گمنامی اختصاص می یابد که تا دیروز هیچ یک از این گرگ های درنده، حتی آدمشان نیز فرض نمی کردند کمی سوال برانگیز است. به ویژه که دل این دول "دمکرات" به حال کسی بی علت نمی سوزد! اگر چنین نبود پس چرا کسی برای نقض حقوق بشر در مصر، مراکش، تونس، عربستان، یمن، امارات متحده ی عربی، عراق، افغانستان، پاکستان، هند، بنگلادش، تایلند، لائوس، کامبوج، اندونزی، فیلی پین، تایوان، ترکیه، آذربایجان، گرجستان، کلمبیا، مکزیک، گواتمالا، اسرائیل، فلسطین و بیشتر قاره ی آفریقا و... نمی سوزد؟

به تجربه شاهد بوده ایم که اشک سرمایه برای دمکراسی و حقوق انسانی، اشک تمساح بوده و اشکی است که برای منافع اش، یعنی هضم غارت کشورهای پیرامونی، جاری می کند. وگرنه کدام آدمی که کمی عقل در سرش باشد، باور می کند که جورج بوش دلش به حال اعدامیان در ایران می سوزد و یا سارکوزی از درد آزار همجنس گرایان در ایران شب ها خواب از چشمش رخت بر می بندد؟ کدام شیر پاک خورده ای می تواند متصور شود خانم مرکل برای حقوق سرکوب شده ی زنان در ایران پستان به تنور می چسباند؟ مگر در همین ایالت آقای بوش، مردم را به حکم اعدام به دیار عدم نمی فرستند؟ مگر همین آقای سرکوزی نبود که شورش جوانان را با مشت آهنین و نژادپرستانه در فرانسه سرکوب کرد و به خون کشانید؟ مگر جای باتوم های پلیس خانم مرکل روی بدن تظاهر کنندگان "جی هشت" نبود که هنوز هم کبود است. از برنامه های وسیع برای حمله ی گستاخانه ی این دارودسته ی امپریالیست به حقوق مدنی و دستگیری مخالفان نظم حاکم، چشم پوشی می کنیم (هک کردن رایانه ها، دستگیری و زندانی کردن مظنونین بدون مجوز دادستانی، شلیک به هواپیمای های مسافربری ربوده شده و...)، آیا کسی را می شناسید که باور کند تمام دروغ ها بوش و بلر در مورد وجود "سلاح های کشتار دسته جمعی" در عراق به خاطر برقراری دمکراسی در این کشور بود؟ جورج بوش، تونی بلر، نیکلا سارکوزی و آنگلا مرکل با دیکتاتور برمه از یک قماش اند با این تفاوت که حداقل ضرر حکومت نظامی حاکم بر برمه به مردم بی دفاع آن می رسد و نه بیشتر! اما آزار و اذیت این رهبران سرمایه های انحصاری فراملی، شامل حال تمام مردم جهان گشته و بقول معروف گذشتان دنیا را گرفته است.

اینک یک حکومت نظامی در یک گوشه دنیا به جای آنکه حافظ منافع آمریکا باشد، با رقیبانش از در همکاری در آمده و مصمم است در جهت منافع چین و روسیه گام بردارد. صاحب منابع انرژی هم هست و لذا تمام دل درد رهبران امپریالیسم به خاطر کشاندن اینت کشور به زیر نفوذ خودشان است و در این میان، هیچ یک از اینان دلش برای حقوق مردم میانمار نسوخته است.

برای بهتر روشن شدن مطالب بالا نظر شما را به نوشته زیر جلب می نمایم. این نوشته از سوی خبرگزاری ریانووستی منتشر شده و به بررسی وضعیت روابط اقتصادی برمه می پردازد. این کشور

آسیای جنوب شرقی برای چین اهمیتی استراتژیک دارد. میانمار در سال های آینده باید حلقه‌ی کلیدی در سیستم امنیت انرژی چین شود: ذخایر گاز کشف شده در این کشور 2,46 تریلیون متر مکعب و نفت خام 3,2 میلیارد بشکه است. کمپانی های عمده CNPC ، Sinopec و CNOOC چین قراردادهای مهمی در خصوص استخراج و بهره برداری از معادن میانمار منعقد نموده اند. همچنین در ژانویه سال جاری میان CNPC و وزارت انرژی میانمار در خصوص احداث لوله‌ی انتقال نفت 2380 کیلومتری که بندر "شیتو" میانمار را با بندر "کون مین" چین متصل می سازد، قراردادی امضا شده است. طی ماه آپریل سال جاری کمیسیون توسعه و تحولات چین تخصیص بیش از یک میلیارد دلار برای احداث لوله گازی به موازات لوله نفت یاد شده را تصویب نمود که باید سالانه در حدود 56 میلیارد متر مکعب گاز را منتقل سازد.

احداث این لوله ها به تانکرهای خاور نزدیک و آفریقا اجازه می دهد که منابع انرژی را مستقیماً از طریق "شیتو" به چین منتقل نموده و از عبور از تنگه باریک "مالاکا" خودداری نمایند. به همین خاطر مقامات چین مدت هاست که قیم رژیم برمه هستند. پکن از جمله تسلیحاتی در اختیار میانمار قرار داده و بنا به برخی از گزارشات حتی قرار است که در آن کشور پایگاه نیروی دریایی تاسیس کند.

روسیه هم منافع تجاری خود را با میانمار دارد. در ماه مه کمپانی "اتم استروی اکسپورت" توافق‌نامه‌ی احداث مرکز تحقیقات هسته ای را در این کشور منعقد نمود. کمپانی های روسی "زاروبزنفوت"، "ایترا" و Silver Wave Sputnik Petroleum نیز به دنبال نفت در آب های ساحلی میانمار هستند. در سال 2001 این کشور 15 جنگنده‌ی روسی "میگ-29" را خریداری نمود (در حدود 150 میلیون دلار) و در حال حاضر مذاکراتی را با "روس آبارون اکسپورت" در خصوص ایجاد سیستم های دفاع ضد هوایی بر اساس مجموعه های "تور-ام1" و "بوک-ام1-2" انجام می دهد.

"آلکسی کیریچنکو" کارشناس ارشد انستیتوی آسیا و آفریقای دانشگاه دولتی مسکو در امور میانمار معتقد است: "اگر نیروهای "دموکرات" بر روی کار آیند به احتمال زیاد به سمت آمریکا تمایل پیدا خواهند کرد. اگر منافع چین به خاطر تعداد بی شمار چینی های مقیم میانمار و نزدیکی مرزها تامین شدنی است، مسکو نمی تواند بر توسعه همکاری ها با این کشور مانند امروز امیدوار باشد." (منبع ایران پرس نیوز)

با توجه به ثروت و منابع طبیعی قابل توجه ای که در این کشور آسیایی موجود می باشد می توان به درجه حساسیت این موضوع برای امپریالیسم جهانی پی برد. اگر به این نکته توجه داشته باشیم که چین برای تولیدات و صادرات خود به منابع عظیم مواد خام و ماده‌ی انرژی را نیازمند بوده و حاضر است برای چنین موادی مبالغ قابل توجه ای بپردازد، آنگاه می توان به شدت "مهرورزی" دولت جورج بوش به حقوق اولیه مردم میانمار پی برد.

اگر از این اصل حرکت کنیم که تسلط بر مواد اولیه و انرژی فسیلی هدف استراتژیک امپریالیست هاست و در آینده نیز حادث شدن مسئله‌ی تامین انرژی برای تسلط بر جهان، از مهم ترین اهرم های هدایت جهان سرمایه داری و تقسیم قدرت امپریالیستی می باشد، می توان بر اهمیت سلاح حقوق بشر در دست قاتلان و تجاوزگران به حقوق انسانی در عراق، افغانستان، یوگسلاوی، غزه و احتمالاً بزودی در ایران پی برد. کارگران و زحمت‌کشان میانماری قربانیان واقعی این شرایط می باشند از یک سو حکومت های سرکوب‌گر نظامی و استبدادی، با سرکوب آزادی و حقوق انسانی و با به‌بیگاری کشیدن آنان با تکیه بر نیروی نظامی و بر رقبای امپریالیسم آمریکا، بر آنان حکم می رانند و از سوئی دیگر امپریالیسم جهانی با کمک ستون پنجم و جنبش ارتجاعی و عقب مانده‌ی مذهبی و به نام "دمکراسی"، منتظر به شیشه کردن خون مردم برمه با روش های مدرن نئولیبرالیستی است و تنها راه انسانی، تبدیل این جنبش واپس‌گرای

مذهبی ، به انقلابی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری است، تا هم کارگزاران وابسته داخلی به سرمایه جهانی را رسوا کند و از صفوف خلق بیرون راند و هم کارگران و زحمتکشان برمه با تکیه به قدرت خویش و حمایت و همبستگی بین المللی کارگران، زحمتکشان و کمونیست ها ، امید امپریالیست ها و دشمنان استقلال کشورشان را ناامید کنند . تجربه های خلق نپال در این شرایط بغرنج، می تواند برای کمونیست های میانماری راه گشا باشد.

مجید افسر

## آماده‌گی برای انقلابی دیگر !

نیال گونج - ۹ سپتامبر ۲۰۰۷: پراچاندا صد حزب کمونیست نیال (مائونیست)، طی صحبت‌ها کا بهی حزب گفت که باید رای انجام انقلابی دیگر آماده‌شوند... حدود ۵۰۰ نفر از هیران و کا و از جمله مسئولین مناطق، دیران، اعضای کمیته‌ها و صاحب منصبان د این جمع شرکت داشتند که فردا ادامه خواهد داشت.

پراچاندا گفت انقلاب ضروری شده‌است، چون که حکومت هنوز هم اجازه‌ی انتخاب مجلس موسسان ا نداده است. او گفت مجلس موسسان حت فشا رپاشدنی نیست. د نتیجه رای انقلابی دیگر آماده شوید.

پراچاندا گفت که طی ۱۰ وز آینده مائونیستها کوشش خواهند کرد ا وافقی ا حزب سیاسی دیگر رسند. د صوت شکست این مذاکرات، مائونیستها انقلاب خودشان ا از ۱۸ سپتامبر شروع خواهند کرد. او افزود که د صوت عدم حقق خواسته‌های سیاسی، تشکیل مجلس موسسان هم ی فایده‌است.

پراچاندا گفت که حزب کمونیست نیال (مائونیست) کنفرانس میزگردی از کلیه‌ی نیروهای چپ د ۱۱ سپتامبر ا د ک می‌یند و لاش خواهد کرد ا کمیته‌ای مبالا ز ا ی متشکل از مائونیستها و نیروهای چپ رای هدایت انقلاب تشکیل شود.

د صحبتی ا سانه ها د فرودگاه نیال گونج، قبل از رگشت ه کا ماندو، پراچاندا کر کرد که امکان انتخابات مجلس موسسان ازین فته است. حکومت اجازه‌ی فراهم کردن این انتخابات ا نداد. د نتیجه من ه حزم ه نمود دادم که آماده انقلاب دیگری شود. او گفت که جو رای انجام انتخابات مجلس موسسان نامناسب است و افزود رپائی انتخابات د یک چنین وضعی رای مردم خطرناک است.

انتخابات مجلس موسسان نها زمانی می‌واند صوت بگیرد که حکومت ا پیشنهاد ۲۲ ماده‌ای حزب موافقت کند. ۷ حزب ایستی شدید رای ایجاد جو مناسب انتخابات کا کنند. رقرای انتخابات د شرایط کنونی نها یک حیلہ‌گری است. انتخابات مجلس موسسان اید حقیقتا ا یخی و اید ماندنی اشد.

پراچاندا ا د ضرورت ه کا گیری ا ش د جریان انتخابات گفت که اگر د ک امنیتی قدی بیشتر شود، این کافی است و اکید کرد که ا ش آزادی خش خلق مائونیستی ایستی د جریان انتخابات، د هر جایی که ا ش نیال اشد، حضور داشته اشد.

پراچاندا گفت که حزب کمونیست نیال (مائونیست) وی مواضع خود قاطعانه پافشای می‌کند و آن این که کشور قبل از انتخابات مجلس موسسان جمهوری اعلام شود. وی ا اش ه ه شایعات اخیر د کا ماندو گفت که این نشان می‌دهد که جو رای انتخابات آماده نیست. او از صمیم حزب کنگره نیال د مو د ایجاد جمهوری دموکرا یک فبال مجید کرد و افزود که این مطمئن رای ایجاد وضعیت مناسب جهت انتخابات مفید می‌اشد.

د عین حال یک منبع اطلاعاتی حزب مائونیست گفت که پراچاندا، مدهاوکومل نیال دیراول حزب کمونیست نیال و اکتاکند ا دیراول حزب پراکاش د مو د یافتن مدل ایده‌آل یک جمهوری طی صحبت‌های اخیرشان ه حت نشسته‌اند.

### حزب کمونیست نیال (مائونیست) از دولت کناره‌گیری کرد.

به نقل از نیال نیوز: حزب کمونیست نیال (مائونیست)، بعد از اینکه مذاکرات رهبران هشت حزب متلفه به بن بست رسید، تصمیم گرفت که از دولت کناره‌گیری کند. هر چهار نفر وزیران مائونیست، کریشنا بهادر مهارا، دو گورونگ،

هسیلا یامی، و خدگا بیشوکارما، در ساعت 12:30 بعد از ظهر امروز (سه شنبه، 18 سپتامبر) با اعلام استعفای خود بلوواتر را ترک نمودند. بیش از این نخست وزیر نپال کورالا، هر دو خواست کلیدی مائونیستها را رد نموده بود. این دو خواست که قبل از بوجود آمدن دولت موقت فعلی به توافق رسمی هشت حزب تشکیل دهنده دولت فعلی موقت رسیده بود، عبارت بودند از براندازی نظام سلطنتی، اعلام جمهوری و شرکت مساوی (به نسبت جمعیت) نمایندگان در انتخابات.

در عین حال مائونیستها تظاهرات سراسری را از امروز (سه شنبه) در نپال اعلام نمودند.

بابورام بهاتری یکی از رهبران بلند پایه حزب کمونیست نپال (مائونیست) در یک تجمع توده ای در کاتماندو، دلایل کناره گیری این حزب از دولت موقت را اعلام نمود. و گفت:

"کوشش ما برای رسیدن به جمهوری از طریق پارلمان با شکست روبرو شد. و اینک ما جمهوری را از طریق خیابانها اعلام خواهیم نمود. بنابراین، ما تصمیم گرفته ایم که به میان مردم بیاییم."

ایشان همچنین خاطر نشان کرد که شرایط و نکات قانونی و تاریخ برگزاری انتخابات که بوسیله کمیسیون انتخابات اعلام شده است دیگر بوسیله مائونیستها قابل قبول نمی باشد. "ما مبارزه خود را به خاطر یک انتخابات واقعی و نه یک چنین نمایشنامه ریاکارانه ای، به پیش خواهیم برد."

دکتر بابورام هشدار داد که "بیگانگان" نباید سعی کنند که مردم نپال را تحت فشار قرار دهند و یا خواست خود را به آنها دیکته نمایند. "آنها (مردم نپال) باید تاریخ خود را به یاد داشته باشند و فراموش نکنند که چگونه برای آزادی از یوغ استعمار نوین مبارزه نمودند." وی همچنین خطاب به توده ها برنامه حزب کمونیست نپال (مائونیست) را علنی نمود و عنوان نمود که مائونیستها "مجلس به خاک سپردن سلطنت" را از روز 18 سپتامبر در سراسر کشور به پیش گذارده اند.

برنامه مائونیستها اینستکه ملاقاتهای توده ای جمعی و کمپین خانه به خانه را در اولین گام خویش از سپتامبر 19 تا 21 برای آگاهی عمومی به پیش برده. و از سپتامبر 22 تا 29 حدت کمپین خود را فشرده تر و پردامنه تر می نماید. از 29 سپتامبر تا 3 اکتبر مائونیستها اعلام نمودند که می خواهند افراد فاسد و آنانی را که بوسیله تحقیقات کمیسیون ریماژی گناهکار شناخته شده اند را افشا نمایند و نام آنان را علنی نمایند. در 30 اکتبر مائونیستها برآنند که تمامی مناطق اداری در سراسر کشور را ببندند. آنها همچنین اعلام نمودند که از 4 تا 6 اکتبر اعتصاب عمومی و سراسری را برگزار نمایند. این اعتصاب با تاریخ برگزاری اعلام کاندیداهای انتخابات در 5 اکتبر همزمان خواهد بود.

بابورام تصریح نمود که اتحاد هشت حزب متلفه در معرض خطر است اما 12 نکته توافقنامه بین این احزاب به پایان نرسیده است، و همچنان به قوت خود باقیست.

به گفته ایشان تظاهرات و آژیتاسیون خیابانی صلح آمیز خواهد بود ضمن اینکه ارنش خلق همچنان در پادگانها باقی خواهد ماند. وی تصریح کرد که اگر دولت در قبال تظاهرات خیابانی وارد عمل شود، امکان استفاده از خوشونت توسط مائونیستها وجود دارد.

پرچندا به علت کسالت در این جلسه هوده ای شرکت نداشت. شمار بیشماری از کارگران و دانش آموزان بوسیله کامیون خود را به این جلسه رساندند. در عین حال، دنییات شارما، یکی دیگر از رهبران ارشد مائونیستها خطاب به خبرنگاران گفت که انتخابات نمایندگان مجلس موسسان به وقوع نمی پیوندد. شرما گفت که مائونیستها خواهان انتخابات یک مجلس موسس واقعی از طریق ایجاد جمهوری می باشند.

شرما اعلام نمود که توده ها با حزب همراه هستند. مائونیستها خواهان براندازی نظام سلطنتی شاهی قبل از انتخابات مجلس موسسان که قرار است در 22 نوامبر برگزار شود، هستند.

# پیام تشکر و همبستگی مبارزاتی

توسط خوزه ماریا سیسون  
پایه‌گذار و رهبر حزب کمونیست فیلیپین  
مشاور اصلی جبهه‌ی دموکراتیک ملی فیلیپین  
رئیس اتحادیه‌ی بین‌المللی مبارزه خلقها  
۱۹ سپتامبر ۲۰۰۷

رفقا و دوستان گرامی،

باگرم‌ترین سپاس از همبستگی‌تان!

من عمیقاً خوشحال و متشکرم از تمامی شما که این دیدار بحث و گفت‌وگو را برای تمرکز روی وضعیت من ترتیب داده‌اید که حاکی است از تایید مجدد همبستگی‌تان و برای شادمانی در مورد آزادی موقتی‌ام از زندان و آماده‌گی برای مبارزات پیش‌رو.

من بسیار خوشنودم که بعد از ۱۷ روز ماندن در یک سلول ۵/۲ در ۵/۳ و ارتفاع ۵/۳ و ۷ روز بازجویی متمرکز ۵ و ۶ ساعته‌ی روزانه و با لامپهای گرم‌زا بر بالای سرم، آزادشدم. دادگاه لاهه دلایل کافی برای نگهداشتم در بازداشت قبل از محاکمه، نیافت.

به‌خاطر آزادی‌م، از وکیل‌هایی با تمام توانشان از نظر قانونی تلاش کردند و احزاب، سازمانهای توده‌ای، شخصیتها و توده‌های وسیع در آلمان و دیگر کشورها که مجدانه در ادامه‌ی مبارزات سیاسی شان از حقوق و آزادی‌م دفاع کردند، تشکر می‌کنم.

فشارهای جسمی و شکنجه‌های روانی من در دُچ شونینگن که مشابه گوانتانامو است، مرا به‌یاد تجربه‌ی پر درد و رنجی انداخت که در زمان حکومت دیکتاتوری فاشیستی مارکوس با آن روبه‌رو شده بودم.

اما رنجی که این بار کشیدم به خاطر آن بود که اتهامات سیاسی‌ای که به من در مورد کشته شدن دونفر از نظامیان آروویو به نامهای کینتانا و تابارا وارد کردند، به‌کلی بی‌ربط بودند. واقعیت این است که من هیچ دستی در این اتفاقات نداشته‌ام. نتیجتاً هیچ دلیل مستقیم کافی اثبات‌کننده در این مورد علیه من موجود نیست.

در انتشارات حزب کمونیست فیلیپین و ارتش نوین خلق به کرات توضیح داده شده که به دستور دادگاه خلق، ارتش نوین خلق مسئولیت دست‌گیری این افراد را به‌خاطر اعمال جنایت‌کارانه شان داشته‌است. این افراد مسلح و خطرناک بوده و در مقابل توقیف‌شان مقاومت می‌کردند.

به علاوه گروه تعقیب دادگستری حکومت مانیل اتفاق روی داده در مورد این دونفر را به مثابه قتل رد کرده و آن را در زمره‌ی عملیات ویژه شورش‌ی علیه من و ۵۰ نفر دیگر در فیلیپین دانسته‌است. دادگاه عالی فیلیپین در ۲ ژوئیه‌ی ۲۰۰۷ این اتهام شورش‌ی و از جمله حادثه‌ی قتل دونفر و فرضیات در این مورد را مردود دانست.

مع‌الوصف، شمشیر داموکلس هنوز هم بر بالای سر من آویزان است. اداره‌ی تعقیب قبل از آن که از دادگاه دستور داشته باشد مرا در بازداشت قبل از دادگاه و در سلولی زندانی کرد. هم‌اکنون بر اساس گزارشات موجود، ۶ مامور از جانب وزارت دادگستری هلند و پلیس به مانیل رفته‌اند تا با هم‌تایان فیلیپینی شان مذاکره کنند.

من با تمایز گذاریهای عظیمی هم‌اکنون روبه‌رو هستم. دو دولت امپریالیستی و یک دولت دست‌نشانده علاقه‌مند به نابودی جسمانی و سیاسی من گرفته‌اند. شما آگاه هستید که تمامی اتهامات علیه من در مورد تحریک کردن آدم‌کشان، محصول سفارت‌خانه‌ی آمریکا، سفارت هلند و پایگاه هوایی کلارک آمریکا که اکنون توسط دولت مانیل اداره می‌شود، می‌باشد. نگرانی زیادی در مورد اتهام تحریک آدم‌کشان وجود دارد، دایر بر این‌که این مقدمه‌ای است برای ریختن به‌خانه در جست‌وجوی دلیل جهت اتهام تروریستی زدن.

لذا ضروری است که مواظب باشیم و گوش به زنگ و روی مبارزه‌ی سیاسی پافشاری کنیم، نه صرفاً به خاطر من، بلکه به خاطر دفاع از حقوق دموکراتیک تعداد زیادی افراد دیگر نظیر رئیس و اعضای جبهه‌ی دموکراتیک فیلیپین بخش مذاکره‌کننده، مشاوران و کارکنان آن، که خانه‌هایشان مورد تفتیش قرار گرفته است. مایاید علیه این عملیات فاشیستی آزارسانی در حال ازدیاد نسبت به کسانی که برای رهائی ملی و آینده‌ای سوسیالیستی مبارزه می‌کنند، بلند شویم. تمام تلاشها باید علیه اتهامات واهی تحریک قاتلان توسط من و طرح جعلی اتهام تروریستی نسبت به من و دیگر فیلیپینی‌هایی که مجدانه برای پیش روی خواست آزادی ملی دموکراسی و عدالت اجتماعی، و تحقق صلح عادلانه در فیلیپین مبارزه کرده‌اند، متمرکز شوند. ما امیدواریم که مبارزه برای دفاع از فیلیپینی‌های تحت فشار قرار گرفته، کمکی باشد به مبارزات مردم جهان در راستای رهائی ملی، دموکراسی و سوسیالیسم و علیه امپریالیسم و کلیه‌ی مرتجعین.

## شمشیر بوش بدتر از شمشیر داموکلس!

شمشیر داموکلس از نظر تاریخی اشاره به وضعی دارد که در آن در میان خوشبختی، خطر مرگ بر بالای سر انسانها قرار داشته، هر لحظه آنها را تهدید به مرگ می کند و انسانها در جوئی مملو از خوشبختی و بدون اطلاع از مرگ می زیند.

اما شمشیر امپریالیسم فراملی ها به سرکرده گی امپریالیسم آمریکا و در راس آن بوش جنایتکار، که هم اکنون بر بالای سر مردم جهان، مردم خاورمیانه و مشخصا مردم ایران قرار گرفته است، شمشیری است که در آن از خوشبختی خبری نیست و پیامش تنها تسلیم بدون قید و شرط ملتها به خواست استعمارگرانه و ستمگرانه ی امپریالیستی است و در صورت مخالفت با این خواست، باید جنگ، گشتار میلیونی، نابودی زیربنای اقتصادی و دریک کلام بربریت را انتظار بکشند! چنین سیاستی می خواهد زنده گی را بر مردمان جهان توام با هراس دائمی نموده و مرگ تدریجی را بر آنها تحمیل نماید تا بتواند بر جهان آقائی کند.

اما اینک ما در عصری زنده گی نمی کنیم که انسانها به آسانی طوق برده گی را یا به خاطر اعتقادی و یا از طریق زور بپذیرند. هم اکنون و بیش از پیش، مردم کشورهای تحت سلطه و یا پیرامونی برای مقابله با این شمشیرکشی امپریالیستی بلند شده و به مبارزه برخاسته اند.

مع الوصف، شمشیر بوش چنان آشفته گی و عدم اطمینانی را در مورد امنیت مردم جهان به وجود آورده است که هیچ انسانی نمی تواند به آسوده گی شبها سر بر بالش استراحت بگذارد. همین نکته به تنهایی کافی است تا عمق خصومت و رزی نظام سرمایه داری انحصاری با مردم جهان و به ویژه مردم کشورهای پیرامونی را در قرن کنونی نشان دهد.

گرچه اکثر تحلیل گران مستقل، دلایلی را به نفع عدم دست زدن دولت آمریکا به جنگ با ایران مطرح ساخته اند، اما تحلیل گران دیگری اعم از وابسته و یامستقل سخن از بروز جنگی وحشتناک در آینده ی نزدیک به میان می آورند که جنگ عراق در برابر آن بازیچه ای بیش نیست و می تواند گسترش خطرناکی بیابد. در این ارتباط به چند اظهار نظر زیر توجه کنیم:

روزنامه ی فاینانشیال تایمز در تحلیل روابط ایران و آمریکا می نویسد: جورش دابلو بوش در سخنان جنگ طلبانه و خصمانه اخیر خود ایران را به خاطر قرارداد خاورمیانه تحت سایه یک هالوکاست هسته ای مقصر خواند (بخوان من به نام تو مشغول ایجاد هالوکاست دیگری هستم)... واشنگتون از طریق معاملات تسلیحاتی در تلاش است به کمک اسرائیل یک محور سنی منطقه ای علیه ایران شکل بدهد.

موریس لوموان در لوموند دیپلوماتیک به نقل از کندولیزا رایس وزیر امور خارجه ی آمریکا می گوید: آمریکا قرار است طی ۱۰ سال آینده ۴۶ میلیارد دلار اسلحه به مصر، عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، عمان و امارات متحده عربی فروخته و ۳۰ میلیارد دلار اسلحه نیز به اسرائیل بدهد و این علاوه بر قطعنامه ی سازمان ملل متحد در ۷ دسامبر ۲۰۰۶ است که به تصویب ۱۵۳ کشور رسید، دایر بر کنترل خرید و فروش اسلحه های غیر اتمی که تاکنون خارج از موازین قراردادهای بین المللی انجام می پذیرفتند.

وی می افزاید: دادوستد آتش افروزانه ی آمریکا در خاورمیانه، به تحریک سوریه و ایران می انجامد که هر لحظه قادرند به سوی چین یا روسیه که باتمام قدرت وارد بازار جهانی شده اند، روی آورند... هیچگاه تاکنون صنایع تسلیحاتی تا این حد شکوفا نبوده است. مخارج تسلیحاتی جهان در سال ۲۰۰۶ می بایست به رقم بی سابقه ۹۰۹۵۸ میلیارد دلار بالغ باشد (مخارجی که اگر برای کمک به از بین بردن فقر و گرسنگی، مرض و بی کاری در جهان صرف شود، جهان می تواند تا حدی چهره ای انسانی به خود بگیرد - رنجبر).

روزنامه گاردین می نویسد: تحلیل‌گران خاورمیانه اعتقاد دارند که تمرکز روبه‌افزایش آمریکا در مقابله با ایران از طریق جنگ غیرمستقیم، خطر بروز جنگ مستقیم در چندماه آینده را تقویت می‌کند.

وینسنت کانیسترارو، رئیس سابق بخش مبارزه با تروریسم سیا که اکنون یک تحلیل‌گر امنیتی است می‌گوید: تصمیم به حمله، چندی پیش گرفته شده است. این حمله در دو مرحله صورت خواهد گرفت. مرحله‌ی اول این است که حتماً اگر یک نارنجک دودزای ساخت ایران در عراق پیداشود، عاملی برای دخالت ایران در آن کشور به حساب می‌آید و آمریکا حمله‌ای تاکتیکی به اهداف نظامی خواهد کرد. مرحله‌ی دوم هم این است که بوش تصمیم گرفته است یک حمله‌ی استراتژیکی علیه تاسیسات هسته‌ای ایران تا قبل از سال آینده انجام دهد.

توماس مک هنری، سرتیپ بازنشسته و معاون اسبق ستادنیروی هوایی آمریکا روز چهارشنبه ۲۱ شهریور در شبکه تلویزیونی "فوکس" گفت: بمب بسیار سنگینی در اختیار داریم که وزن آن ۱۴ تن است و توان نفوذ و تخریب واقعی دارد. احمدی نژاد در ایران چیزی ندارد که مانع آنیم آن را منهدم کنیم... ۶۵ تا ۷۰ فروند هواپیمای "استلس"(نامرئی) و ۴۰۰ فروند جنگنده‌ی معمولی در این بمباران ۴۸ ساعته شرکت خواهند کرد و حدود ۲۵۰۰ هدف که شامل مراکز هسته‌ای، مراکز دفاع ضد هوایی، نیروی دریایی، توان موشکی مرتبط به "شهاب ۳" و بالاخره مراکز فرماندهی ایران می‌شود را دربر خواهد داشت."

البرادعی رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۷ سپتامبر گفت که: حالا صداها به تهدید ایران با بمب و موشک بلند شده‌اند.

سخنان شدیداً جنگ طلبانه‌ی اخیر برنارد کوشنر وزیر امور خارجه‌ی فرانسه، جو مسموم موجود را مسموم‌تر ساخته است.

اسرائیل طی چند روز اخیر جهت تحریک سوریه و ایران، به برخی اهداف در شمال سوریه حمله‌ی هوایی کرد. هواپیماهای نظامی آمریکا روز جمعه ۲۳ شهریور در کنار مرزهای زمینی خرمشهر پرواز کردند و تلاش ارتش آمریکا در عراق برای یافتن دلایلی از مداخله‌ی ایران در عراق و کلا تهدیدهای مقامات رسمی و غیر رسمی آمریکا و اسرائیل به حدی است که بیان آنها مثنوی ۷۰ من کاغذ می‌شود.

اما در این جو مسموم، ژنرال دیوید پترائوس فرمانده نیروهای آمریکا در عراق روز چهارشنبه ۱۲ سپتامبر مایوسانه گفت که به‌سختی می‌توان مدرکی عینی برای دخالت ایران و مشارکتش در حمله به نیروهای آمریکایی یافت. و خبرگزاری نووستی هم به نقل از یک کارشناس روسی می‌گوید که آمریکاییها اخباری را در رسانه‌های گروهی خود درباره‌ی حمله به ایران منتشر می‌کنند تا تهران را نرم‌تر کنند.

مع الوصف، با توجه به این که خاورمیانه و مشخصاً خلیج فارس با تمرکز کشتی‌های جنگی آمریکا و ناوهای هواپیمابر آن به پایگاهی نظامی تبدیل شده است؛ با توجه به مانورهای نظامی در خلیج فارس و مرزهای خاکی ایران توسط نیروهای آمریکا و متحدین جهانی و منطقه‌ای اش؛ و بالاخره با توجه به تنگ‌تر شدن عرصه به نیروهای متجاوز امپریالیستی در عراق که شکستهای خود را نه ناشی از مقاومت دلیرانه‌ی مردم عراق، بلکه به مداخله‌ی خارجی و مشخصاً ایران نسبت می‌دهند، نمی‌توان احتمال حمله به ایران را نادیده گرفته و برای مقابله با چنین حمله‌ای، پاسیو ماند.

سیاست ابلهانه‌ی دارو دسته‌ی حاکم به رهبری احمدی نژاد در مورد این که چون آمریکا در باتلاق جنگ عراق گیر کرده است به ایران حمله نمی‌کند و توانائی حمله را ندارد، نه تنها برای آمریکا می‌تواند تحریک‌آمیز باشد، بلکه لائئالی خواندن درگوش مردم ایران و جهان است. در حالی که امروز کلیه‌ی انسانهای طرف دار صلح و عدم مداخله‌ی کشوری در امور کشورهای دیگر، باید برای مخالفت با جنگ صف متحد جهانی درست کنند تا در صورت حمله آمریکا، متجاوزان آمریکائی این بار منفردتر از زمان حمله به عراق دست

به این جنایت تاریخی زده و همراه آن زمینه را برای کندن گورخود فراهم سازند. به علاوه تشدید اختناق در داخل کشور و عدم احترام به حقوق دموکراتیک مردم و سرکوب حرکت‌های کارگران و زحمت کشان و برپا داشتن چوبه های دار و اعدام و به راه انداختن جویهای خون نیز نشان می دهد که حاکمان جمهوری اسلامی چیزی از تاریخ نیاموخته و با بلایی که برسر مردم آورده اند، فردا روز در صورت حمله آمریکا باید به شکار انسانها جهت گسیل به میدانهای جنگ بپردازند. ارتجاع اسلامی مصمم است تا یا بار دیگر جام زهر به سر بگشود و مردم ایران را از شر خود نجات دهد و یا استبداد مذهبی را باحذتی بیشتر بر مردم اعمال نماید. اما این بار تاریخ مهلت این کار را نداده و مردم بساط جمهوری اسلامی را بر خواهند چید.

این درست است که امپریالیسم آمریکا در وضعیتی بحرانی به سر می برد. ولی این امپریالیسم متجاوز در شرایطی که خطر شکست کامل سیاستهای خود و هم راه با آن خطر از دست دادن هژمونی اش را در جهان می بیند و این که سابقه‌ی کابوئی آن در قرنهای گذشته شناخته شده است، در آخرین لحظه قادر است دست به ماجراجوئی خطرناک دیگری بزند که ابعاد آن حتا فراتر از ایران رفته و تمامی مردم جهان را به گرداب مخوف جنگی جهانی بکشاند. در این زمینه تحریکات صهیونیستها در آمریکا و دولت اسرائیل را نباید نادیده گرفت که نفوذ قابل توجهی بر سیاست ریزان کاخ سفید دارند.

اگر در مراکز فرماندهی سیاسی - نظامی آمریکا افراد منطقی نشسته و اوضاع جهان را واقع بینانه تر تحلیل می کردند، ماجراجوئی‌های نظیر حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن حمله به افغانستان و عراق، پیش نمی آمد.

در شرایطی که اینان شمشیر را از روبرو بسته اند - شمشیری که به مراتب بدتر و خطرناکتر از شمشیر داموکلس است - سازمان دادن مقاومتی جهانی در برابر این گستاخی، زمینه ساز غلبه بر امپریالیسم و نهایتا سپردن آن به گورستان تاریخ می باشد. امپریالیسم با داس مرگ پیوسته به سراغ ملل ستمدیده‌ی جهان رفته است و هرگونه انتظار آزادی بخش داشتن از آن، خیانت به بشریت آزاده و مترقی است.

لذا شعار : خروج بی قید و شرط و فوری ارتشهای متجاوز امپریالیستی از خاورمیانه، آفریقا و بقیه‌ی مناطق باید در سرتاسر جهان طنین انداز شود و میلیاردها مردم جهان به گرد آن جمع شده و به دفاع از صلح در جهان برخیزند و در صورت بروز یا ادامه‌ی جنگهای تجاوزکارانه، باتمام وجود و از هر امکانی علیه ادامه‌ی آنها کمک بگیرند . تنها در چنین صورتی است که شمشیر بوش و امثالهم سریعا زنگ زده و به پودر تبدیل خواهد شد. در غیر این صورت باید بر شمار یک میلیون گشته شده در عراق ، دهها و شاید صدها میلیون گشته‌ی دیگر را افزود. مردم جهان چنین سناریوی سیاهی را هرگز پذیرا نخواهند شد.

در چنین شرایطی، کمونیستهای ایران و جهان باید در پیشاپیش کلیه‌ی مخالفان جنگ در صف مستقلی حرکت کرده و در صورت بروز جنگ با تمام وجود برای درهم شکستن تهاجمات امپریالیستی مبارزه کرده و راه را برای سرنگونی امپریالیسم و کلیه‌ی طبقات ارتجاعی و استبدادی در کشورهای خودی فراهم آورند.

## فراخوان به مردم آزادی‌خواه و مدافع حقوق بشر در جهان (۱)

پروفسور خوزه ماریا سیسون، یکی از بنیان‌گذاران حزب کمونیست فیلیپین در ۲۶ دسامبر ۱۹۶۸، باردیگر به دنبال توطئه‌ی مشترک دولتهای فیلیپین، ایالات متحده آمریکا و هلند، در ۲۸ اوت ۲۰۰۷ و به بهانه‌ای واهی توسط پلیس هلند در شهر اوتریخ توقیف شد. رفیق سیسون از سال ۱۹۷۷ تا سال ۱۹۸۶، توسط رژیم فاشیستی مارکوس به زندان انداخته شده و مورد شکنجه‌های روحی و جسمی قرار گرفت. پس از سقوط رژیم مارکوس، رژیم آکینو در سپتامبر ۱۹۸۸ پاسپورت او را گرفت و وی در اکتبر ۱۹۸۸ مجبور به تقاضای پناهندگی از کشور هلند گردید. رفیق سیسون به طور مستمر در سالهای ۱۹۸۸، ۱۹۹۱، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶ مورد اتهامات پی در پی قرار گرفته و در ۱۲ اوت ۲۰۰۲ رژیم جنایتکار و تروریست جورج دابلو بوش او را "تروریست" خواند و دولت هلند نیز با بوش هم‌اوا شد. تمامی اتهامات وارده به وی از سوی دادگاههای عالی هلند و اروپا بی اعتبار تشخیص داده شده است. مع الوصف دولت هلند از برسمیت شناختن حق پناهندگی وی امتناع ورزیده است. این در شرایطی است که رژیم آروبو ۹۰۰ نفر غیرنظامی را کشته و ۲۰۰ نفر دیگر در فیلیپین گم شده و به احتمال قوی توسط رژیم فیلیپین از بین برده شده‌اند و لذا می بایستی در دادگاهی بین المللی به خاطر تجاوز به حقوق بشر محاکمه و مجازات بشود. حزب رنجبران ایران به این عمل غیر انسانی و غیرقانونی دولت هلند شدیداً اعتراض کرده و آزادی فوری و بدون قید و شرط رفیق سیسون و قطع ادیت و آزار وی و پذیرفتن تقاضای پناهندگی اش بعد از گذشت ۲۰ سال را خواستار است و از تمام آزادی خواهان و مدافعان حقوق بشر می خواهد تا صدای اعتراض خود را علیه این عمل ضدانسانی دولت هلند بلندکنند.

حزب رنجبران ایران - ۲۰۰۷/۹/۱۰

(۱)- باخبر شدیم که رفیق سیسون به دنبال اعتراضات گسترده‌ی احزاب کمونیست و سازمانهای دموکراتیک جهان، موقتاً آزاد شده، ولی وضع پناهنده‌گی وی کماکان معلق است و با توجه به این که دولت هلند در سیاست جهانی اش به‌میزان زیادی دنباله‌رو دولت آمریکا است، بنابراین خطر اخراج رفیق سیسون و یا تحویل دادن آن به رژیم فیلیپین را نباید نادیده گرفته و روی درخواست پذیرش تقاضای پناهنده‌گی وی از دولت هلند، مصرانه پافشاری کرد.

## تبارشناسی و کالبد شکافی ایدئولوژی نو محافظه کاران

(بخش دوم)

اشغال نظامی عراق عمل کرد و سیاست های امپریالیستی ویژه ی نومحافظه کاران را به عیان در مقابل افکار عمومی جهانی بر ملا ساخت. بدون شناخت دقیق از ایدئولوژی آنان نمی توان به طور جامع از اوضاع کنونی و آینده ی جهان و به ویژه خاورمیانه یک سیمای مناسب و متعالی در انظار عمومی ترسیم کرد.

اکثر نومحافظه کاران حاکم هیچ سنخیتی از نظر وابستگی به محافظه کاران و لیبرال های سنتی و قدیمی ندارند. به قول فرانسیس فوکویاما (که در اوایل دهه ی ۱۹۹۰ با نوشتن کتاب " پایان تاریخ" معروف شد و امروز علیرغم اختلافات شدید با اکثر نومحافظه کاران درون رژیم بوش در زمینه های سبک کاری و تاکتیک ها، یکی از پدران معنوی نومحافظه گرایی محسوب می شود): "نومحافظه کاران به هیچ وجه از وضع موجود دفاع نمی کنند. به عبارت دیگر آنها هر نوع هیرارشی، سنت و طبیعت انسانی را رد می کنند (وال استریت جورنال " ۲۴ دسامبر ۲۰۰۳). بر خلاف محافظه کاران (واقع گرایان) و لیبرال های سنتی (" انترناسیونالیست ها") نومحافظه کاران شدیداً نسبت به الگو و مدل " دموکراسی" آمریکا تعصب خوش بینانه داشته و خواهان صدور آن حتی از طریق ارباب و جنگ به اکناف جهان هستند. آنها برآن هستند که آمریکا یک قدرت نظامی سیاسی " بلامنازع" و " استثنایی" در جهان است و باید از طریق " حق طبیعی" که " پایان تاریخ" و ظهور " آخرین انسان" (" انسان گلوبال") به او اعطاء کرده، نهایت استفاده را برای " رستگاری" بشر از طریق صدور دموکراسی و " تغییر رژیم" و استقرار ملت - دولت های جدید ("Nation Building") بنماید. در حیطه ی امور داخلی، نومحافظه کاران براساس آزمون های تئوری " تبلیغات ناخوشایند مهندسی اجتماعی"، با تمام جنبه های " دولت رفاه" و نقش دولت در اقتصاد بازار سرمایه داری که توسط دولت های متعلق به احزاب دموکرات و جمهوری خواه ( روزولت و ترومن در دهه ی ۱۹۴۰ گرفته تا جانسون، نیکسون و ...) تا اندازه ای اجرا می شد، مخالف کرده و در عوض خواستار برقراری سیاست های " خصوصی سازی" افزایش استخدام "سربازان پیمانی" و لغو مقررات عمومی" هستند.

بررسی نوشته های نومحافظه کاران چون اروین کریستول و نورمن پودرتس ( سردبیران مجله " کانتری") و چند تن دیگر از آنان، نشان می دهد که نومحافظه کاران درصدد هستند که تمامی آزادیهای نسبی اجتماعی و سیاسی و امتیازات حقوقی و اقتصادی را که مردم آمریکا و اروپا در شصت سال گذشته از طریق مبارزه کسب کرده اند، از آنها به تدریج گرفته و با صدور دموکراسی و ایجاد " امپراتوری آشوب" یک نوع " بربریت قانونی" و کنترل شده ی دوران امپراتوری رُم را در جهان مستقر سازند. به نظرالن بلوم از آموزگان معروف نومحافظه کاران، " نسبت فرهنگی" دشمن " تمدن غرب" است و هر نوع حمایت از آن در عمل، رد جهانشمول بودن ارزشهای دموکراسی مدل آمریکاست". (الن بلوم " کنترل مغز آمریکایی،" شیکاگو ۱۹۶۸).

نویسنده گان و پژوهش گران بنیادهای تحقیقی چون "آمریکن اینترپرایز، بنیاد هادسن و کمپانی هریتاژ" که دائماً در حال پژوهش و تفحص درباره ی مسائل مربوط به نظامی گری های پنتاگون هستند، ایدئولوگ های وزرای کابینه جورج بوش می باشند. به طور نمونه الیوت ابرامس یکی از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا در دوره اول ریاست جمهوری جورج بوش (۲۰۰۰-۲۰۰۴) و مسئول امور خاورمیانه و داگلاس فیث یکی از معاونین داندل رامسفلد وزیر دفاع سابق آمریکا، طراحان اصلی سیاست های دولت اسرائیل در نوارغزه و کرانه ی غربی فلسطین در سالهای

۲۰۰۱-۲۰۰۶ بوده و در شک‌گیری و توسعه‌ی ائتلاف مسیحی‌های راست‌گرا و صهیونیست‌های آمریکا نقش مهمی داشتند.

بعضی از رسانه‌های جمعی و یا گروهی که مرتباً تئوریه‌ها و سیاست‌های نومحافظه‌کاران را تبلیغ کرده و ترویج می‌دهند، عبارتند از: مجله‌ی ماهانه‌ی "نشنال ریویو"، مجله‌ی هفته‌گی "نیوریبلیک" مجله‌ی هفته‌گی "ویکلی استاندارد"، شبکه‌ی "فاکس نیوز" و بخشی از ستونهای مطبوعات معمولی چون "وال استریت ژورنال".

بررسی آثار نومحافظه‌کاران در این رسانه‌ها نشان می‌دهد که اکثر آنان معتقد به "برتری ابدی" قدرت نظامی آمریکا بوده و آن را عامل "خیرخواهانه" و "رستگاران" در فعل و انفعالات جهان معاصر می‌دانند. به نظر آنان چون قدرت نظامی آمریکا "بی بدیل"، "بی نظیر" و "مطلقاً استثنایی" است، پس آمریکا "حق طبیعی" دارد که هر کشور را که "شروع"، "گردن‌کش" و... است از طریق حمله و اشغال نظامی و با اعمال یک "سرکرده‌گی رستگاران" از دست تروییست‌ها "تندروها" و "جهادییست‌ها" نجات دهد. این روی‌کرد گسترش‌خواه و اشغال‌جویانه با هدف گسترش "دموکراسی" (که در واقع اعمال قوانین حاکم بر "بازار آزاد" نیولیبرالیستی در فازفعلی جهانی شدن سرمایه است) بیشتر از پیش حاصل نویسنده‌گان نسل جوان نومحافظه‌کاران مانند ویلیام کریستول (فرزند ایروینگ کریستول) و رابرت کیگان است.

این دو نویسنده در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۹۰ در نشریه‌ی "ویکلی استاندارد" با انتشار مقالاتی خواستار اتخاذ یک سیاست خارجی جدید شدند. آنها برای نخستین بار در سال ۱۹۹۶ با انتشار مقاله‌ای در فصلنامه‌ی معروف Foreign Affairs نگرش نومحافظه‌کارانه خود را در گستره‌ی سیاست خارجی مطرح ساختند. این نگرش که تحت نام نئوریکانیسم معروف شد و بعدها به طور مبسوط به صورت کتاب منتشر گردید، اعلام کرد که یک "سرکرده‌گی خیر خواهانه‌ی جهانی" تحت رهبری ممالک متحده‌ی آمریکا به‌وجود آمده که در آن سیاست‌های "پیش‌گیرانه" و "یک جانبه‌گری" نظامی باید جانشین سیاست‌های نظامی "بازدارنده هسته‌ای" (Nuclear Deterrence) و "چندجانبه‌گری" (Multilateralism) دولت گردند. بعد از پیروزی جورج بوش در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ و استقرار سیطره‌ی خط نومحافظه‌گرایی درحاکمیت، نومحافظه‌کاران سنن و سیاست‌های خط "انترناسیونالیست‌های لیبرال" از جمله سیاست‌های بازدارنده‌گی هسته‌ای و "چندجانبه‌گرایی" و همکاری نزدیک با سازمان ملل را که به مثابه عناصری قدرتمند در سیاست خارجی آمریکا در سالهای حتی بعد از پایان دوره‌ی "جنگ سرد" به قوت خود باقی مانده بودند، به کلی از برنامه‌ی دولت آمریکا حذف کردند.

در عمل، این استراتژی جهان را به‌سوی بی‌ثباتی، رشد بیشتر نظامی‌گری و گسترش آشوب بُرد. یکی از پی‌آمدهای خطرناک این استراتژی، تضعیف سیستماتیک و حتی محو دولت-ملت (Nation-States) ها نه تنها در مناطقی مثل خاورمیانه و آفریقای مرکزی و شرقی، بلکه تدریجاً درکشورهای نسبتاً مرفه و دموکراتیک دراروپا گردید. در حال حاضر ما شاهد مرگ تدریجی مولفه‌های جامعه مدنی در کشورهای مثل سومالی، عراق، بخشی از سودان، افغانستان و... از یک سو و اضمحلال بنیادها و نهادهای رفاهی و دست‌آوردهای قابل ملاحظه‌ی مردم اروپا در حیطه‌های آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و مسکن همگانی پس از جنگ جهانی دوم از سوی دیگر، هستیم.

یکی دیگر از عواقب خطرناک استراتژی نومحافظه‌کاران تضعیف و انحلال احتمالی سازمان ملل متحد است. رسانه‌های جمعی این‌گروه که خود به یک شبکه‌ی فراملی "نظامی-رسانه‌ای" در درون حاکمیت کلان سرمایه‌داری آمریکا تبدیل گشته اند، تلاش می‌کنند که در اذهان عمومی ارزش و اعتبار سازمان ملل را به‌کلی نابود سازند. با در نظر گرفتن این امر که سازمان ملل به

دلیل وابسته‌گی تمام عیار آن به " شورای امنیت" و حق وتوی اعضای پنج‌گانه‌ی دائمی آن، هرگز قادر نبوده است فراتر از اقدامات ناچیز و بی اهمیت و حاشیه‌ای در شصت سال عمر خود، برای مردم جهان و به‌ویژه مردم کشورهای جهان سوم، فایده مند باشد، مع الوصف نومحافظه کاران، این سازمان جهانی را سد راه سیاست های " پیشگیرانه" و "یک جانبه"ی خود به‌ویژه در امور نظامی‌گری می‌دانند. پژوهش‌های نو محافظه کاران در مورد این سازمان سرنوشت و آینده‌ی تمامی سازمانهای بین‌المللی دیگر را نیز که در بست در اختیار و نظارت کامل دولت آمریکا نیستند، در برمی‌گیرد. سازمانهای بین‌المللی مثل اوپک، کنفرانس کشورهای اسلامی، سازمان اتحاد آفریقا، سازمان اتحاد کشورهای آمریکا، سازمان کشورهای آسیای جنوب شرقی، جامعه‌ی اعراب و ..... که گاهی طبق منویات نومحافظه کاران عمل نمی‌کنند و در بست مطیع کاخ سفید و " قیصر آمریکا" نیستند، یا باید مضمحل گردند و یا مثل نهادهای بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، ناتو و نفتا دوباره اخته گشته و تحت قیمومیت بلامنزاع آمریکا قرار گیرند.

در یک کلام نومحافظه کاران براساس آموزه‌ها و رهنمودهای آموزگاران خود می‌خواهند نظام جدیدشان را در یک امپراتوری پُرازهرج و مرج و آشوب، بنا سازند. آیا آنها ویا سیاست‌هایشان در گستره‌ی حاکمیت آمریکا در سالهای آینده نیز ادامه خواهند داشت؟ در حال حاضر هم در آمریکا و هم در خارج از آن، افراد و گروههای متعددی معتقدند که بعد از پایان دوره‌ی ریاست جمهوری جورج بوش در آخر سال ۲۰۰۸، رئیس‌جمهور جدید و کابینه‌اش با طرح سیاست‌های جدید و پیاده ساختن آنها عواقب و تبعات فلاک بار فجایع جنگ عراق و طوفان کاترینا را جبران ساخته و " آب رفته به‌جوی" را برخواهند گرداند. اما بسیاری از افراد سرشناس که در نتیجه‌ی پژوهش و شرکت در مبارزات ضد جنگ از اعتبار سیاسی قابل توجهی برخوردار هستند، معتقدند که آموزه‌ها و ترفندهای نومحافظه‌گرایی به‌قدری در اعماق زیرساخت‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی و نهادهای دولتی و خصوصی نفوذ کرده و با آن‌ها درهم تنیده شده که با یک انتخابات و تغییر رئیس‌جمهور امکان ندارد که جهان فعلی را از هرج و مرج و آشوبی که نومحافظه کاران به‌وجود آورده‌اند، به آسانی نجات داد. لُب مطلب این افراد سرشناس از نوام چامسکی و گارسیا مارکز گرفته تا گونتر گراس، اریک هابسبام، سمیر امین و ... این است که باید در پی یک راه‌برد و راهکار اساسی و رهایی بخش بود. در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که مردم جهان چه‌گونه باید و یا می‌توانند در مقابل قدر قدرتی، یکه تازی و سیطره جویی‌های آمریکای نومحافظه کاران مقاومت کرده و با انتخاب یک راه حل اساسی و استراتژیک، خود را از محور فلاکت بار نظام جهانی رها سازند؟ در جمع بندیها و نتیجه گیریهای این مبحث، نگارنده کوشش می‌کند که با اشاره به برخوردها و تمایلات دولت‌ها و نیروها در سطح بین‌المللی، نسبت به پروژه جهانی نومحافظه کاران، پاسخی در خور تامل به سؤال فوق داده باشد.

۱- برخی از دولت‌ها در تهاجمات و سیطره جویی‌های نومحافظه کاران به " موتلفین " اصلی و مطیع رژیم بوش تبدیل شده و عملاً و مستقیماً در غارت کشورهای به‌ویژه جهان سوم، سهیم شده‌اند ( نظیر انگلستان، استرالیا، هلند و ...). برخی دیگر از دولت‌ها چون خود را فاقد قدرت مقابله با آمریکا می‌دانند، به آن پیوسته‌اند ( نظیر لهستان، بلغارستان، رومانی و ...). برخی دیگر در رقابت و تبانی با آمریکا خواهان سهمیه‌ی بیشتر در غارت منابع طبیعی کشورهای جهان سوم هستند ( مثل روسیه، چین و ...). تعدادی دیگر از کشورهای، هنوز در آرزو و توهم ایجاد جهان چند قطبی در چهار چوب نظام جهانی سرمایه، هستند ( مثل فرانسه، آلمان و ...). در تقابل با کشورهای فوق، جهانیان شاهد شکل‌گیری و رشد و توسعه‌ی دولت‌هایی در جهان هستند که با حمایت مردمان کشورهای خود تلاش می‌کنند که خود را از عواقب فلاکت بار مدار نظام جهانی

سرمایه دورنگهدارند ( کوبا ) و یا با نه پیوستن به و دوری از نهادهای بین المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و مخالفت با سیاست های گلوبالیزاسیون می خواهند خود را برای گسست از مدار نظام جهانی که امروز بیش از هر زمانی در گذشته تحت سیطره‌ی آمریکای نومحافظه کاران قرار گرفته اند، آماده سازند( نظیر دولت های ونزوئلا، بولیوی و ....)

۲- دولت هائی که با دولت آمریکا "ائتلاف" کرده و یا در انتظار "کرامت" آمریکا، با آن دولت مماشات می‌کنند و یا با آن در جهت نفوذ در کشورهای جهان به رقابت و تئانی متوسل می‌شوند، در تحلیل نهایی به خاطر پیروی از منطق فلاکت بار و ویران‌ساز حرکت سرمایه به خطر اصلی و دشمنان مردمان آن کشورها تبدیل می‌شوند.

۳- ولی خطرناک تر از دولت های فوق که به هیچ وجه از جانب مردمان کشورهای خود حمایت نمی‌شوند، روشن‌فکران و شخصیت هایی هستند که در بین این که نسبت به جنایات نومحافظه کاران اظهار " انزجار" می‌کنند ولی از یکه تازیهای نظامی آمریکا براساس این منطق که گویا این نظامی‌گری در درازمدت به سرنگونی رژیم های ارتجاعی و به رشد و توسعه‌ی حق تعیین سرنوشت ملی به‌ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه و... منجر خواهد شد، حمایت می‌کنند. این روشن‌فکران و فعالان سیاسی که در بین اپوزیسیون داخل و خارج ایران نیز به وفور یافت می‌شوند، معتقدند که چون برای مقابله با دیکتاتورهای مثل صدام حسین در عراق و حاکمین رژیم جمهوری اسلامی در ایران راه و چاره ای نیست، پس باید از حرکت های نظامی آمریکا در منطقه حمایت کرد.

۴- حامیان این چنینی پیرامون حمله نظامی و اشغال عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا در پیروی از اقلیت با نفوذی از روشن‌فکران خارجی (غیر ایرانی) نظیر مایکل ایگناتیف، برنارد کوشنو، سلمان رشدی، چارلز کراتهامر، تامس فریدمن و .... می‌گویند که این نظامی‌گری نوعی "امپریالیسم حقوق بشری" و "امپریا لیسم هومانیتیستی" است که در طول زمان به سرنگونی این حاکمیت ها در سوریه، ایران و .... منجر خواهد شد. البته می‌توان درباره‌ی برخی از رژیم هایی چون دولت جمهوری اسلامی که سرنگونی، براندازی و یا برکناری آن برای بشریت زحمت‌کش ایران پیروزی محسوب خواهد شد، بحث کرد. اما به هیچ وجه توجیه کننده‌ی قبول مداخلات نظامی و یا غیر نظامی یک نظام جهانی نیست که تاریخ صد ساله‌ی اخیرش پُر از تجاوز، کودتا، اشغال نظامی و جنگ های افسار گسیخته علیه مردمان جهان از کوبا و پاناما، شیلی و ... گرفته تا کره، ایران، عراق، فلسطین، لبنان و ... می‌باشد.

ن. ناظمی - ادامه دارد

## مطالبی راجع به خاورمیانه

### آمریکا در مرز عراق - ایران پایگاه می سازد

رویتز - ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۷ :

یک مسئول نظامی آمریکا امروز گفت که ایبداً پایگاهی در مرز عراق که شایع است از آنجا اسلحه برای مبارزان قاچاق می شود، ساخته شود تا جلو آن گرفته شود. این پایگاه که نظامیان آن را "منطقه‌ی حمایتی حیاتی" می‌نامند، در نزدیکی مرکز فرماندهی تقویت مرزها در دره واقع در بخش مرکزی ایالت ویسیت قرار خواهد داشت. این ایالت که مرکز حملات شدید نظامی آمریکا علیه میلیشای شیعه است که قاچاق اسلحه می‌پردازند. منطقه‌ای مرزی که حدود ۲۰۰ کیلومتر را در بر می‌گیرد. گفته می‌شود که این پایگاه دائمی نبوده و تا ۲۴ ژوئیه آماده شده و تازمانی که لازم باشد ردوام خواهد ماند.

در این پایگاه ۲۰۰ سرباز گرجستانی در نقاط ازرسی مستقر شده و کنترل مرزها خواهند پرداخت.

سرتیپ فلیک لانچ، فرمانده نیروی ارتش آمریکا در بخش مرکزی عراق، امروزه وال استریت جورنال گفت: ما مسئله‌ی عمده‌ای در رابطه با ورود تجهیزات ایرانی به عراق داریم. این دخالت ایران اشکال آفرین است که باید جلو آن را بگیریم. این روزنامه جزئیات بیشتری در مورد این پایگاه داد. در خود پایگاه ۲۰۰ سرباز زنده‌گی خواهند کرد که در ۶ کیلومتری مرز قرار داشته و در نوامبر آماده بهره‌برداری خواهد شد. گفته می‌شود نظامیان آمریکا دستگاههای اشعه ایکس و کشف مواد منفجره در ضابطیه که مرکز عمده عبور و مرور بین ایران و عراق است نصب خواهند کرد.

در ۱۹ اوت، لانچ ادعا کرد که ۵۰ عضو رجسته سپاه اسداران در داخل عراق، افراطیون شیعه را تمرین می‌دهند تا نیروهای انتظامی آمریکائی و عراقی حمله کنند. نظامیان آمریکا مرتباً نیروهای ایرانی را متهم می‌کنند که مبارزان عراقی استفاده از موشکهای انفجاری نفوذ یافته، مبه‌های نفوذ یافته در دهنه‌های ضخیم را آموزش می‌دهند. لانچ مدعی است که آنها در داخل عراق دست‌های عملیات می‌زنند. نظامیان آمریکا می‌گویند که این موشکهای نفوذ یافته ساخت ایران است و عراق فرستاده می‌شود تا دست افراطیون شیعه رسیده و در عملیات علیه آمریکا و متحدانش کار گرفته شوند. ایران این ادعا را رد می‌کند.

[www.uruknet.info?p=36129](http://www.uruknet.info?p=36129)

\* \* \* \* \*

### یک بررسی : تکرار تاریخ

راسل مریم - ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۷

در حالی که انتقادات مشابهی از گیرکردن آمریکا در مهلکه‌ی عراق می‌شود که همانند آنچه که در ویتنام اتفاق افتاد، این مقایسه‌ها گزارش ژنرال دیوید ترائوس که کنگره از هم بیشتر شده است.

درست همان‌گونه که رئیس‌جمهور ووش از ژنرال والا مقامش خواست که در مقابل انتقادات رو به افزایش سیاسی، از جنگ در عراق دفاع کند، ۴۰ سال پیش رئیس‌جمهور جونسون ژنرال ویلیام وستمورلند را و واشنگتون فراخواند که ادامه جنگ در جنوب شرقی آسیا را تایید کند.

وی در گزارشی که در سال ۱۹۶۷ گفت که نیروهای آمریکا بی‌روز خواهند شد و "نوری در انتهای این تونل دیدار شده است". او مدعی شد که دشمن (ویت کونگ و ارتش ویتنام شمالی) شکست خورده‌اند و دیگر به مثابه یک نیروی تهاجمی حساب نمی‌آیند.

## جنگ فرسایشی

این اولین بار بود که یک فرمانده در جریان ادامه جنگ در ارتش رکنگره سخن می‌گفت و دست زدنهای توفان آسائی مواجه شده و اعلام کرد: ما جلو مهاجمان کمونیست را خواهیم گرفت.

در دیدار دیگری و ستمورلند گفت: این جنگ مثل سایر جنگها نیست... خطوط مشخص جبهه‌ای وجود ندارد، جز تغییرات دائمی صحنه و عملیات کوچکی که در سراسر کشور رخ می‌آشند.

او خوشبینانه ادعا کرد که نیروهایش یاد گرفته‌اند ارتش ویتنام (منظور ارتش و شمالی جنوب ویتنام است - مترجم) همکاری کنند و ایجاد یک دولت قانونی کمک نمایند. او عدا مدعی شد: پیروزی در یک جنگ فرسایشی و اکساز و غلبه دشمن حدود ۲ سال طول خواهد کشید و جنگ مرحله‌ای رسیده است که پایان آن دیده می‌شود. تمام این پیامها قصد سیاسی بیان می‌شدند تا حمایت مردم آمریکا را از جنگ دست آورند.

## ضربه‌ی هولناک

ضربه‌ی تهاجم نت در ژانویه ۱۹۶۸ در بیش از ۱۰۰ شهر مورد حمله قرار گرفته، از جمله مرکز فرماندهی و ستمورلند و سفارت آمریکا در سایگون که مدت چند ساعت اشغال شد، را چه کسی انجام داد؟ چند ماه بعد آقای ژنرال تقاضای نیروی بیشتری نمود. آمریکائیان از تلفات سنگین رنج می‌بردند تا این که آتش در سال ۱۹۷۳ آغاز شد.

ژنرال ترائوس پیام مشابهی را گفتن این که عملیات "موجی" باعث بهبود امنیت بغداد شده و تعداد حملات در استان الانبار را کاهش داده است و این که نیروهای و می آمریکا جای گشت زنی از ره‌وشها، میان مردم می‌روند. در حالی که او فرض می‌کند که طی عملیات موجی، یسرویهای سیاسی کمتری رخ داده، خوشبینانه مدعی است که رهبران سیاسی عراق باید وقت بیشتری داده شود و لذا آمریکا می‌بایستی در آنجا ماند.

جون کری، سناتور دموکرات در تلویزیون ای.سی.ی. گفت این ماموریت فاجعه انگیز است. آنچه که آقای می‌ماند این است که بینیم ژنرال ترائوس، سرنوشت هم‌قطارانش گرفتار نشود.

## فعالیت لیبرالی

بعد از شوک ناشی از حمله‌ی متوال در جریان تهاجم نت، جونسون گسیل نیروی بیشتر را محدود کرد. در حالی که درخواست گسیل ۲۰۰ هزار نیرو توسط و ستمورلند، فرمانده نیروهای مسلح ارتش آمریکا، رد شد، وی در سال ۱۹۷۲ از نشسته گردید. این ژنرال کمی بعد گفت: ما جنگ را از نظر نظامی نباختیم. واقعیت این است که ما مثل یک ملت تعهدات خود در جنوب ویتنام خوب عمل نکردیم.

۱۰ سال بعد او درخواست ۱۲۰ میلیون دلار غرامت از تلویزیون سی.ی.اس. کرد، خاطر این که این تلویزیون گزارش وی دایر قدرت دشمن در ویتنام، رئیس جمهور و نااه تعریف مردم آمریکا - را مایوس کرده بود.

هیئت داورى بعد از ۴ ماه شنیدن سخنان طرفین پیشنهاد داد که تلویزیون مزور از و ستمورلند معذرت خواهی کند و او آن را پذیرفت.

او در گفت‌وگوئی با ژانس خبری آسوشینتد رس اعلام کرد: من نه معذرت خواهی می‌خواهم و نه متاسفم. من اویزان مانده‌ام که من تف کردند باید این گزاره گوئی‌ها را کنار گذاشت.

ژنرال و ستمورلند در سال ۲۰۰۵ در ۹۱ سالگی مرد. [www.uruknet.info?p=36137](http://www.uruknet.info?p=36137)

\* \* \* \* \*

## ماژور ژنرال انگلیس به استراتژی آمریکا در عراق حمله می‌کند

آژانس مطبوعاتی فرانسه: شنبه ۱ سپتامبر ۲۰۰۷ لندن: ۴ گزارش روزنامه‌ها، رئیس ارتش انگلیس طی تجاوز ۲۰۰۳ عراق، حمله‌ی شدیدی ۴ ایالات متحده در مورد کشتاندن کشور ۴ جنگ و آشوب، نمود. ژنرال سر مایک جکسون ۴ سیاست قبل از تجاوز آمریکا انک "ورشکستگی معنوی" زد و گفت که رامسفلد وزیر دفاع آمریکا یکی از مسئولان درجه‌ی اول وضعیت کنونی در عراق است.

این ژنرال ۴ ازنشسته اضافه کرد که اتهام زنی در مورد هم راهی ۴ تروریسم جهانی، "ماهرانه" نیست چراکه این ۴ جای سازنده‌گی کشور و ۴ پیش ۴ ردن دیپلوماسی، ۴ اعث ۴ صحنه آوردن نیروی نظامی ۴ بیشتری می شود.

این اظهارنظر ۴ اعث ناراحتی دولت انگلیس شد که کوشید تا کشمکشهای موجود در عراق ۴ آمریکا را، از طریق ۴ افشاری روی این‌که این درگیریها از جنوب عراق و ۴ صره فراتر نخواهد رفت، تخفیف دهد.

ژنرال جک کین معاون قبلی ستاد ارتش آمریکا ماه گذشته گفت ۴ علت ۴ دترشدن وضعیت امنیتی در مناطق تحت اشغال انگلیس، و اشنگتون دچار ناتوانی شده است. حدود ۵۵۰۰ نفر از ارتش انگلیس، نیروهای امنیتی عراق را آموزش می دادند. اما گزارشات رسانه ها در لندن حاکی از آن است که آنها ۴ اید مناطق تحت نظر انگلیس را فور ۴ نیروهای عراق واگذار کنند.

دیوید میلیباند وزیر دفاع و دس ۴ راون در مقاله مشترکی در واشنگتون ۴ ست روز جمعه نوشتند که وقت آن رسیده است که ۴ عد از هفته‌ها انتقاد ۴ ی‌جا، این تحویل‌دهی صورت ۴ گیرد. آنها می‌گویند: سوآلی که ۴ رخی می‌کنند این است که آیا نیروهای انگلیسی در ۴ صره شکست خورده‌اند؟ جواب نه است.

مامعتقدیم که ما در راه کامل کردن حق حاکمیت عراقیها ۴ خوان و ۴ سته‌گی عراقیها ۴ گونه‌های که طرح‌ریزی شده است، قرار داریم. ۴ ادشاهی انگلستان ۴ وظیفه‌ای که ۴ سال ۴ پیش گرفته، عمل می‌کند.

نخست وزیر گوردون ۴ راون که در ۲۷ ژوئن جای تونی ۴ لر را گرفت، مورد حمله‌ی ۴ رخی از مفسران است که ۴ بیشتر از تونی ۴ لر در مسئله عراق صلح طلب است. در حالی که ۴ لر دوش ۴ دوش رئیس جمهور آمریکا جورج ۴ الیو ۴ وش حرکت می‌کرد.

۴ لر در مورد زمان ۴ ندی عقب نشینی نیروهای ۴ ریتانیا از عراق مقاومت می‌کرد. ۴ هانه‌ی این که آنها وظایف روشنی دارند که ۴ اید انجام شوند.

۴ نتاگون این هفته اعلام کرد که آماده است ۴ صره نیرو ۴ فرستد تا جلو ناآرامیها را ۴ گیرد. ... جکسون می گوید: آن چه که در جنوب و سایر مناطق عراق روی داده این است که وظیفه‌ی اولیه از نظر امنیتی ۴ اید توسط عراقیها انجام می‌گرفت و نیروهای ائتلافی خشنودند که آموزش و توسعه‌ی نیروهای عراقی مناسب ۴ وده است ...

جکسون تصمیم کنترل اوضاع ۴ دست ۴ نتاگون را ۴ عداز حمله ۴ عراق نادرست خواند. او استدلال می‌کند که تمام ۴ رنامه ریزیهای وزارت امور خارجه‌ی آمریکا ۴ اشکست مواجه شده‌اند. او اضافه می‌کند: منحل کردن ارتش عراق و نیروهای امنیتی ۴ عد از سرنگونی صدام حسین کوتاه‌نظرانه ۴ ود. مامی ۴ ایستی ۴ خش امنیتی عراق را تحت فرمان نیروهای ائتلافی نگه می‌داشتیم.

(مثل معروفی است که می‌گوید: وقتی زمین ۴ رای شخم زدن سفت ۴ اشد، گاوها هم‌دیگر را شاخ می‌زنند و عدم ۴ یشروی را از زور زدن دیگری می‌دانند - مترجم)

[www.uruknet.info?p=35865](http://www.uruknet.info?p=35865)

\* \* \* \* \*

## محققین می‌گویند: اورانیوم تضعیف شده جان هزاران نفر را در بصره تهدید می‌کند

(صدای عراق) - بصره ۲۷ اوت ۲۰۰۷ :

بر اساس اظهارات خاجاک و ارتانیان متخصص اندازه‌گیری تشعشعات اتمی در ایالت بصره، سطح تشعشعات رادیواکتیو در مناطق جنوب بصره خطر جانی فوری برای هزاران نفر از ساکنین آن مناطق را نشان می‌دهد که بیش از ۱۰۰۰ نفر دچار سرطان و ناقص‌الخلقه‌گی می‌شوند. او توضیح داد که: آمارها افزایش تعداد گرفتار شده‌گان سرطان را نسبت به سال گذشته، نشان می‌دهند: ۶۲ نفر از ۱۰۰ هزار نفر در مقاله ۳۵ نفر از ۱۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۹۷. قرار گرفتن انسانها در معرض تشعشعات اورانیوم تضعیف شده نه تنها باعث افزایش سرطان شده بلکه تعداد نوزادان ناقص‌الخلفه را نیز افزایش داده است. اثرات دیگر شامل ازکار افتادن کلیه‌ها، امراض پوستی، حساسیت، نازائی و یا سقط جنین تکراری شده است...

طبق نظر و ارتانیان، مسئله از زمان شروع جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ و وجود آمد، وقتی که آمریکا و نیروهای ائتلافی از اورانیوم تضعیف شده برای مباران مناطق زیر نائی عراق استفاده کردند. طی تجاوز نظامی به رهبری آمریکا در سال ۲۰۰۳ نیز اورانیوم تضعیف شده در حمله به اهداف نظامی در بصره، به کار گرفته شد که مناطق مسکونی نزدیک و دند.

مجموعه مناطق آلوده شده در بصره در سال ۲۰۰۴ بالغ بر ۱۰۰ عدد می‌شد. محققان محیط زیست حکومت‌های محلی و مرکزی را متهم می‌کنند که در برخورد به این مسئله اهمال می‌کنند. در سال ۲۰۰۳، دولت عراق اجازه داد که آهن‌های آبی مانده در میدانهای جنگ به فروش برسند. این امر به افزایش حوادث سرطانی در ایالت بصره منجر شد...

ارتانیان در رابطه با درجه‌ی آلودگی و اندازه‌گیری آن گفت: تمام وسایل آلوده باید از بصره خارج شده و در مکانی غیر مسکونی دفن شوند. پیشنهادی به دولت عراق دادیم برای معین کردن محل دفن تانکها در ۲۰۰ کیلومتری جنوب بصره... اما جوابی دریافت نکردیم.

آمار جدید نشان می‌دهد که ۱۴۰۰ دانه ماشینهای متعلق به ارتش عراق توسط مبه‌های آلوده اورانیوم تضعیف شده در سال ۱۹۹۱ موجودند. این وسایل در جنگ ۲۰۰۳ توسط ارتش عراق

مورد استفاده قرار گرفتند.... [www.uruknet.info?p=36723](http://www.uruknet.info?p=36723)